



همچو نرگس بگشا چشم و بین کاندز خاک / چند روی چو گل و قامت چون شمشاد است خواجهی کرمانی  
**معنای بیت:** اگر مانند نرگس به خاک خیره شوی و به دیده‌ی تأمل در آن بنگری، می‌بینی که خاک  
 زمین چیزی نیست جز پیکر متلاشی‌شده‌ی گل‌رویان و شمشادقدان!  
 ای شرر از هم‌رهان غافل مباش / فرصت ما نیز باری بیش نیست  
**معنای بیت:** ای انسان تو در این دنیا همچون جرعه‌ای هستی که لحظه‌ای می‌درخشی و عمرت به پایان  
 می‌رسد؛ از سرنوشت انسان‌های دیگر عبرت بگیر زیرا فرصت تو نیز بیش‌تر از آن‌ها نیست (یا تو نیز  
 بیش از یک بار فرصت زندگی نداری).

راستش را بخواهید، داریم از سرزمین عرفان آرام آرام فارج می‌شویم (این پند مفعوم آفر هم - اگر متوجه شده باشید -  
 کاملاً عرفانی نبودند و بیش‌تر مربوط به هوالی و هواشی عرفان می‌شدند)؛ البته نه این‌که تمام این سرزمین را طی  
 کرده باشیم؛ نه، فقط گشت‌وگذار کوتاهی در آن داشتیم اما وقت آن است که برگردیم. البته مپورتان نمی‌کنم؛ اگر  
 فواستید می‌توانید در همین وادی عرفان بمانید اما مراقب باشید؛ می‌گویند بدون راهنما گم می‌شوید!  
 در ادامه با پند مفعوم غنایی موم - که گریه عرفانی نیستند اما نفواستم سرفصل دیگری برای آن‌ها بازکنم - آشنا  
 می‌شویم و تمام؛ می‌رویم تست می‌زنیم.

### ۴۳- دل‌بستگی به زادگاه (ایران)

عشق به زادگاه و سرزمین مادری و ناله از درد غربت و دوری از وطن، از مضمون‌های رایج در  
 ادبیات فارسی است.<sup>۱</sup>

چرا نه در پی عزم دیار خود باشم / چرا نه خاک سرکوی یار خود باشم }  
 حافظ } غم غریبی و غربت چو بر نمی‌تابم / به شهر خود روم و شهر یار خود باشم }  
 حافظ } نماز شام غریبان چو گریه آغازم / به مویه‌های<sup>۲</sup> غریبانه قصه پردازم }  
 حافظ } به یاد یار و دیار آن چنان بگیریم زار / که از جهان ره و رسم سفر براندازم }

۱- البته مفهومی به نام میهن، وطن و درواقع سرزمین ایران کم‌تر در شعر و فرهنگ ایرانیان قدیم مورد توجه بوده‌است. درواقع منظور شاعران ما از وطن، اغلب شهر یا ولایت به‌دنیاآمدشان بوده‌است تا کشوری به نام ایران که از مناطق و اقوام گوناگونی تشکیل می‌شود. البته در این میان فردوسی پاک‌زاد یک استثنا است.

۲- مویه: گریه



حافظ این بیت‌ها را در دوره‌های کوتاه دوری خود از شیراز- مثلاً سفرش به یزد- سروده و این نشانه‌ی دل‌بستگی عمیق او به شهر باصفایش بوده‌است. اما شاعری مانند فردوسی از عشق خود به ایران سخن گفته است:

- اگر سربه‌سر تن به کشتن دهیم / از آن به که کشور به دشمن دهیم فردوسی
  - دریغ است ایران که ویران شود / کُنام<sup>۱</sup> پلنگان و شیران شود فردوسی
  - چو ایران نباشد تن من مباد / بدین بوم و بر زنده یک تن مباد فردوسی
- عشق وطن داشتن و بر سر آن جان خود را گذاشتن، در شعر شاعران دوره‌ی مشروطه و بعد از آن (ادبیات معاصر) بسیار پررنگ‌تر است:

- وطن خواه و ایران پرستنده‌ایم / که با عشق ایران زمین زنده‌ایم رهی معیری
  - در ره عشق وطن از سر و جان خاسته‌ایم / تا در این ره چه کند همتِ مردانه‌ی ما رهی معیری
  - خاکم به سر، ز غصه به سر، خاک اگر کنم / خاک وطن که رفت چه خاکی به سر کنم<sup>۲</sup>
  - آوْخ<sup>۳</sup>، کلاه نیست وطن تا که از سرم / برداشتن، فکر کلاهی دگر کنم
  - من آن نیم که یکسره تدبیر مملکت / تسلیم هرزه‌گردِ قضا و قدر کنم
  - من آن نیم که به مرگ طبیعی شوم هلاک / وین کاسه خون به بستر راحت هدر کنم<sup>۴</sup>
  - معشوق «عشقی» ای وطن، ای عشق پاک من / ای آن که ذکر عشق تو شام و سحر کنم ... میرزاده‌ی عشقی
- حتی شاعران فراسوی مرزهای ایران که زمانی نه‌چندان دور سرزمین آن‌ها بخشی از ایران‌زمین بود، هنوز از عشق به آب و خاک خود دم‌می‌زنند:
- در خاک من غرور نیاکان نهفته است / خشم و ستیز رستم دستان نهفته است ...
  - پنداشتی که ریشه‌ی پیوند من گسست / در سینه‌ام هزار خراسان نهفته است<sup>۵</sup> اسکندر ختانی (شاعر تاجیک)

۱- کُنام: آشیانه و خانه‌ی جانوران؛ در این‌جا منظور از پلنگان و شیران، دشمنان وحشی و خون‌خوار هستند.

۲- معنای بیت: بدبخت خواهم بود اگر از درد وطن فقط خاک بر سرم بپاشم (سنت ایرانیان هنگام عزاداری و سوگواری): این کار باعث می‌شود که به راحتی کشورم را از چنگم بیرون بیاورند و آن‌گاه چه خاکی به سر بریزم؟!

۳- آوْخ: آه، آخ

۴- من باید در راه وطنم شهید شوم نه این‌که به مرگ طبیعی بر بستری راحت جان بسپارم و خونی را که می‌توانستم در راه ساختن وطنم هدیه کنم این‌گونه به هدر دهم!

۵- درس «بوی جوی مولیان» (کتاب ادبیات سال سوم غیر علوم انسانی) نیز نمونه‌ی زیبایی‌ست از دل‌بستگی به زادگاه؛ به‌ویژه سطر پایانی درس که نویسنده در آن می‌گوید: «تهران را پشت سر گذاشتم و به سوی بخارا بال و پر گشودم. بخارای من ایل من بود.»



## ۴۴- گله از بخت بد

شاعران گاهی غم و ناکامی و گرفتاری‌های خود را از بخت واژگونه‌ی خود می‌دانند و از آسمان و ستارگان - که از دید گذشتگان سرنوشت انسان‌ها را رقم می‌زدند - گله و شکایت می‌کنند.

	خورده قسم اختران به پاداشم / بسته کمر آسمان به پیکارم
مسعود سعد سلمان	محبوسم و طالع است منحوسم / غمخوارم و اختر است خونخوارم
	ما را نبود دلی که خرم گردد / خود بر سر کوی ما طرب کم گردد <sup>۱</sup>
ابوسعید ابوالخیر	هر شادی عالم که به ما روی نهد / چون بر سر کوی ما رسد غم گردد
حافظ	کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت <sup>۲</sup> / یارب از مادر گیتی به چه طالع زادم
امیر خسرو دهلوی	بسیار بکوشم که رسم من به تو، لیکن / با بخت بد و گردش اختر چه کند کس
صائب تبریزی	تیر آهی که به صد زور گشایم ز جگر / از نگونساری طالع به جگر برگردد!

## ۴۵- ناسازگاری روزگار با اهل هنر و دانش

گویا هنرمندان و دانایان در تمام دوران‌ها از دست روزگار بدرفتار فریاد و شکایت داشتند.

	شهید بلخی، شاعر قرن چهارم (هزار و صد سال پیش)، سروده‌است:
	اگر غم را چو آتش دود بودی / جهان تاریک بودی جاودانه
	در این عالم سراسر گر بگردی / هنرمندی نیابی شادمانه
	(«ی» در پایان «بودی» با «ی» در پایان «بگردی» چه تفاوتی دارد؟ <sup>۳</sup> )
خیام	چون چرخ به کام یک خردمند نگشت / خواهی تو فلک هفت شمر خواهی هشت
	معنای بیت: وقتی روزگار بر وفق مراد یک خردمند هم نمی‌گردد چه تفاوتی دارد که آن را هفت طبقه بدانیم یا هشت طبقه؟

۱- معنای مصراع: در کوی ما طرب و شادی کم تر می‌چرخد؛ طرب و شادی کم تر به کوی و محله‌ای که ما در آن هستیم روی می‌آورد.

۲- این همان است که می‌گویند: «در هفت آسمان یک ستاره هم ندارد.» کنایه از این که بختش کور است.

۳- پاسخ: اولی «ی» استمرار و دومی شناسه‌ی فعل است. یادتان که هست؟



- و ر عدل بدی به کارهای گردون / کی خاطر اهل فضل رنجیده بدی  
 («بدی» را درست خواندید؟)  
 و حافظ چه زیبا گفته است:
- فلک به مردم نادان دهد زمامِ مراد / تو اهل فضلی و دانش همین گناهت بس!  
 ○ ز چرخ عربده‌جو<sup>۱</sup> بس خدنگِ تیر جفا / بجست و بر دل مردان هوشیار آمد  
 ○ } اگر دانش به روزی در فزودی / ز نادان تنگ‌روزی‌تر نبودی  
 ○ } به نادانان چنان روزی رساند / که دانا اندر آن حیران بماند!
- معنای بیت‌ها: اگر میزان دانش ملاک روزی و داشته‌های آدمیان بود، نباید بدبخت‌تر از نادان بر روی زمین پیدا می‌شد؛ اما این‌گونه نیست زیرا نادانان و نابخردان آن‌چنان در ناز و نعمت به سر می‌برند که از دانایان جز تعجب و حسرت کاری بر نمی‌آید.
- چرخ، صائب بر مدارِ سفلگان گردد مدام / در زمین شور، بارد ابر احسان بیش‌تر

سعدی

سعدی

## ۴۶- چیرگی نابخردان

کج شاعران جزو اولین کسانی هستند که وقتی نابخردان و نالایقان به قدرت می‌رسند و جای انسان‌های دانا و شایسته را می‌گیرند، لب به اعتراض می‌کشایند.

- } نهران گشت آیین فرزندگان / پراگنده شد نام دیوانگان<sup>۲</sup>  
 ○ } هنر<sup>۳</sup> خوار شد، جادویی ارجمند / نهران راستی، آشکارا گزند  
 ○ } شده بر بدی دست دیوان دراز<sup>۴</sup> / ز نیکی نبودی سخن جز به راز<sup>۵</sup>  
 ○ جاهل آسوده، فاضل اندر رنج / فضل مجهول و جهل معتبر است  
 ○ همای گو مفکن سایه‌ی شرف هرگز / بر آن دیار که طوطی کم از زغن باشد
- معنای بیت: به هما باید گفت که سایه‌ی شریف و عزیزش را بر خاک این دیار نیندازد زیرا دیگر ارج

فردوسی

خاقانی

حافظ

۱- عربده‌جو: فتنه‌انگیز

۲- معنای مصراع: دیوانگان و نابخردان به نام و آوازه رسیدند.

۳- هنر: دانش و فن و هنر و هر نوع توانایی اکتسابی

۴- یکی از کارهای جمشید آن بود که دیوها را به کار خانه‌سازی واداشته‌بود، اما با آمدن ضحاک دوباره آن‌ها امکان شرارت و فتنه‌انگیزی به دست آوردند.

۵- معنای مصراع: فقط می‌شد پنهانی از خوبی‌ها سخن گفت؛ پس بدی‌ها مسلط بودند.





و قُرب کلاغ‌ها- که جز قارقار کردن کاری نمی‌دانند- از طوطیان شکرسخن بیش‌تر شده است. (دوره دوره‌ی نابخردان پرهیاوست.)

حافظ } جای آن است که خون موج زند در دل لعل / زین تغابن<sup>۱</sup> که خَزَف<sup>۲</sup> می‌شکند بازارش  
 } ای بسا دانا کز ساده‌دلی مانده سفیل<sup>۳</sup> / وی بسا نادان کز حيله‌گری نام‌آور ...  
 بهار } آن یکی منعم بر خیل فقیران سالار / و آن یکی نادان بر مردم دانا سرور

## ۴۷- مردم‌گریزی

کاهی شاعران ما به حدی از دست مردم زمانه دلگیرند که انزوا و تنهایی را بر بودن با آنها ترجیح می‌دهند.

به این دوبیت زیبا از مولانا توجه کنید:

دی شیخ با چراغ همی‌گشت گرد شهر / کز دیو و دد<sup>۴</sup> ملولم و انسانم آرزوست  
 گفتند: یافت می‌نشود، جُسته‌ایم ما / گفت: آن‌چه یافت می‌نشود، آنم آرزوست  
 دقت کنید که پیر روشن‌دل، خارج از شهر به دنبال انسان می‌گردد؛ پس دنیا برعکس شده: شهر که باید جای آدمیان باشد، پر از دیو و دد است و مگر در صحرا و بیابان- جای دیو و دد- بتوان سراغی از انسان یافت. این‌که مولانا به دست شیخ و مرشد خود چراغ داده‌است، به این معنی‌ست که از دید او دنیای ما آدمیان در تاریکی ستم و نادانی فرورفته‌است و روز ما با شب تفاوتی ندارد.

حافظ } جز صُراحی و کتابم نبود یار و ندیم / تا حریفان دغا را به جهان کم بینم<sup>۵</sup>  
 سیمین بهبهانی } بگذار در بزرگی این منجلاب یأس<sup>۶</sup> / دنیای من به کوچکی انزوا شود  
 رهی معیری } چون آهوی رمیده ز وحشت‌سرای شهر / رفتیم و سر به دامن صحرا گذاشتیم  
 و حالا می‌شود منظور رهی معیری را در این بیت فهمید:  
 گر می‌گریزم از نظر مردمان، رهی / عیبم مکن که آهوی مردم ندیده‌ام

۱- تَغابن: زیانکاری، افسوس و حسرت

۲- خَزَف: سفال

۳- سفیل: بدبخت، پست

۴- دد: حیوان وحشی

۵- صُراحی: ظرف شراب؛ دغا: حيله‌گر و ناراست

۶- در این‌جا منظور از «منجلاب یأس» جامعه‌ی فاسد و ناامیدکننده‌ی شاعر است.



می‌گوید نمی‌خواهم به چشم مردم ببایم و از آن‌ها گریزانم زیرا به آهوئی می‌مانم که هنوز انسان ندیده است (برخلاف آهوئی دست‌آموز که از انسان نمی‌ترسد)؛ و منظور شاعر این است که در زندگی‌اش هیچ‌کسی که بشود بر او نام انسان گذاشت ندیده‌است (انسانیت و مردمی از مردم رخت برسته‌است) به‌همین خاطر ترجیح می‌دهد از انسان‌ها بگریزد و به کنج خلوت خود پناه ببرد!

در شعر زیر هم، سهراب سپهری دنیای ما را همچون شبی تاریک می‌داند که او را واداشته‌است از آن کناره بگیرد و در فراسوی آن برای خودش خلوتی دست‌وپا کند:

○ اهل کاشانم، اما / شهر من کاشان نیست / شهر من گم شده است / من با تاب، من با تب / خانه‌ای در طرف دیگر شب ساختم

## ۴۸- به‌سامان کردن اوضاع

کج در مقابل، گاهی هم شاعران با امیدی تابناک دست بر هم می‌کوبند و کمر همت می‌بندند و ما را به تغییر دادن اوضاع، برهم زدن رسم ستمگرانه‌ی روزگار و ساختن دنیایی آرمانی (آرمان‌شهر یا مدینه‌ی فاضله) فرامی‌خوانند.

- چرخ برهم زرم آر غیر مُردم گردد! / من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک<sup>۱</sup> حافظ
  - بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم / فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم حافظ
  - آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست / عالمی دیگر نباید ساخت وز نو آدمی! حافظ
  - } گر بر فلکم دست بُدی چون یزدان<sup>۲</sup> / برداشتمی من این فلک را ز میان
  - } از نو فلکی دگر چنان ساختمی / که آزاده به کام دل رسیدی آسان خیم
- در شعر زیبایی «پشت دریاها» سهراب سپهری در واقع آرمان‌شهر خود را تصویر می‌کند و در پایان ما را به تلاش برای رسیدن به چنین دنیایی دعوت می‌کند:
- پشت دریاها شهری‌ست / قایقی باید ساخت

فُتب، شما هم آماده‌اید؟ قایقتان مطمئن و مکلم هست؟ اگر نیاز به یک واریسی دارم هیچ عجله‌ای نیست (منظورم یک دوره‌ی کوچک است)؛ به هر حال در صفحه‌ی بعد، تست‌های عربده‌جویی شما را به مبارزه می‌طلبم؛ البته می‌دانم که شما دیگر از این هیاهوها نمی‌ترسید و آن‌ها را بر سر پایشان فواید نشانده بینم چه می‌کنید!

۱- چرخ فلک: گردش روزگار، تقدیر و سرنوشت

۲- معنای مصرع: اگر مانند خداوند، اختیار آسمان و جهان در دست من بود



### پرسش‌های چهارگزینه‌ای تناسب مفهومی و قرابت معنایی (ادبیات عارفانه)

#### ۱- مفهوم کدام بیت با سه بیت دیگر تناسب ندارد؟

- (۱) ما را بالای عشق تو عمری ست آشناست / از آشنا جدا شدن آشنا بلاست
  - (۲) گشته‌ایم از جست‌وجوی بحر سر تا پای چشم / گرچه در آغوش دریاییم ما همچون حباب
  - (۳) می‌نالیم از جدایی تو دم به دم چون نای / وین طرفه‌تر که از تو نیم یک نفس جدا (طرفه: عجیب)
  - (۴) با آن که بُود یار قرینت، دوری / پیمان‌ه به دست داری و مخموری
- ۲- بیت «آینه‌ی سکندر جام می است بنگر / تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا» با کدام بیت زیر نزدیکی معنایی ندارد؟

- (۱) نیست با خورشید تابان حاجت شمع و چراغ / هر که را دل روشن است از چشم بینا فارغ است
- (۲) ساقی غم و جهان خم و دل جام و باده خون / جم را خبر دهید ز بزم مدام ما
- (۳) گرت هواست که چون جم به سر غیب رسی / بیا و همدم جام جهان نما می‌باش
- (۴) ز ملک تا ملکوتش حجاب بردارند / هر آن که خدمت جام جهان نما بکند

#### ۳- مفهوم عارفانه‌ی کدام بیت متفاوت است؟

- (۱) آن چه او ریخت به پیمان‌ه‌ی ما نوشیدیم / اگر از خمر بهشت است وگر باده‌ی مست
- (۲) در کتم عدم به سان آتش بر شمع / عشقت به هزار رشته بر ما بستند
- (۳) خرم دل آن که همچو حافظ / جامی ز می الست گیرد
- (۴) من چشم از او چگونه توانم نگاه داشت / که اول نظر به دیدن او دیده‌ور شدم

#### ۴- همه‌ی بیت‌های زیر، به جز ..... در مضمونی، مشترک هستند.

- (۱) تا نگردی بی‌خبر از جسم و جان / کی خبر یابی ز جانان یک زمان
- (۲) نبود هوش مرا تا خبر ز خویشم بود / ز فیض بی‌خبری هوش من بلندی یافت
- (۳) کسی را در این بزم ساغر دهند / که داروی بی‌هوشی‌اش دردهند
- (۴) تا نگوئی ساقیا از می چنین بی‌خود شدم / داروی بی‌هوشیم آن شکل و آن رفتار بود

#### ۵- کدام بیت با بیت‌های دیگر تناسب مفهومی ندارد؟

- (۱) هر آن که کنج قناعت به گنج دنیا داد / فروخت یوسف مصری به کم‌ترین ثمنی (ثمن: قیمت)
- (۲) من که دارم در گدایی گنج سلطانی به دست / کی طمع در گردش گردون دون‌پرور کنم
- (۳) من گدا هوس سروقامتی دارم / که دست در کمرش جز به سیم و زر نرود
- (۴) خوش وقتِ بوریا و گدایی و کنج فقر / کاین عیش نیست در خور اورنگ خسروی (اورنگ: تخت پادشاهی)



۶- مفهوم کدام بیت با سه بیت دیگر تفاوت دارد؟

- ۱) کار از تو می‌رود مددی ای دلیل ره / که انصاف می‌دهیم و ز ره اوفتاده‌ایم
- ۲) دریا و کوه در ره و من خسته و ضعیف / ای خضر پی خجسته مدد کن به همتم
- ۳) شهر خالی‌ست ز عشاق بُود کز طرفی / مردی از خویش برون آید و کاری بکند
- ۴) ساروان بار من افتاد خدا را مددی / که امید کرمم همره این محمل کرد

۷- مفهوم عبارت «اگر کسی درویش شود و به کمال درویشی نرسد، این قدر هست که از زمره‌ی خلق و اهل

بازار ممتاز باشد.» به همه‌ی بیت‌های زیر، به جز .....، نزدیک است.

- ۱) دست و پای می‌زند هرکس در این دریا چو موج / بر امید گوهر نایاب و از خود می‌رود
- ۲) آن چه سعی است من اندر طلبت بنمایم / این قدر هست که تغییر قضا نتوان کرد
- ۳) به کوشش نروید گل از شاخ بید / نه زنگی به گرمابه گردد سفید
- ۴) دوست دارد یار این آشفستگی / کوشش بیهوده به از خفتگی

۸- مفهوم کدام بیت متفاوت است؟

- ۱) می‌نوش به خرمی که این چرخ بلند / ناگاه تو را چو خاک گرداند پست
- ۲) جام می و خون دل هر یک به کسی دادند / در دایره‌ی قسمت اوضاع چنین باشد
- ۳) سرود مجلس جمشید گفته‌اند این بود / که جام باده بیوار که جم نخواهد ماند
- ۴) می‌نوش به ماه‌تاب ای ماه که ماه / بسیار بتابد و نیابد ما را

۹- معنای کدام بیت از بیت‌های دیگر دور است؟

- ۱) روی جانان طلبی آینه را قابل ساز / ورنه هرگز گل و سرین ندمد ز آهن و سنگ
- ۲) رخسار دوست آینه‌ی صاف و روشن است / بنگر که عکس جمله‌ی عالم عیان در اوست
- ۳) سعدی حجاب نیست تو آینه پاک‌دار / زنگار خورده چون بنماید جمال دوست
- ۴) تو سعی کن که دلت ساده از رقم گردد / که دل چو پاک شد از نقش جام جم گردد

۱۰- پیام عارفانه‌ی عبارت «ما همگی اعتقاد داریم که باید خدا را کشف کرد. دریغا که نمی‌دانیم هم‌چنان که

در انتظار او به سر می‌بریم، به کدام درگاه نیاز آوریم.» به همه‌ی بیت‌های زیر، به جز .....، نزدیک است.

- ۱) کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم تو را / کی گشته‌ای نهفته که پیدا کنم تو را
- ۲) هر که بر درگاه او می‌آورد روی نیاز / سینه‌ی او می‌شود لبریز از فیض اله
- ۳) کجا آمد کجا آمد کز این جا خود نرفته است او / ولیکن چشم که آگاه و گه بی‌اعتبار آمد
- ۴) دور مرو سفر مجو پیش تو است یار تو / نعره مزن که زیر لب می‌شنود دعای تو

۱۱- کدام بیت با بیت‌های دیگر ارتباط معنایی ندارد؟

- ۱) جهان عکس رخ مه‌پیکر ماست / همه ذرات از آن رو رهبر ماست
- ۲) جلالش چون به خوبان گشت ظاهر / از آن سودای خوبان در سر ماست
- ۳) گشا چشم بصیرت تا ببینی / که حسن دلبران از دلبر ماست
- ۴) دلم چون عاشق آن روی زیباست / همه زشت و نکو اندر خور ماست



۱۲- مفهوم عبارت «هرگز در این جهان چیزی ندیده‌ام که حتی اندکی زیبا باشد؛ مگر آن که فوراً آرزو کرده‌ام

تا همه‌ی مهر من آن را دربرگیرد.» با کدام بیت زیر تناسب ندارد؟

(۱) به چشم مست ما بنگر که نور روی او بینی / همه عالم به نور او اگر بینی، نکو بینی

(۲) در نظر گر شور روی او بود / هرچه آید در نظر نیکو بود

(۳) عاشقم بر لطف و بر قهرش به جد / بوالعجب من عاشق این هر دو ضد

(۴) به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست / عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

۱۳- کدام بیت زیر بر اصل وحدت وجود تأکید دارد؟

(۱) کرده چندین صورت از یک جوهر اصلی پدید / یک حقیقت این همه شکل آشکارا ساخته

(۲) از که جز ذات تو این ایثار می‌آید که او / خویش را پوشیده ما را آشکارا ساخته

(۳) در تن ما می‌برد جان در هوای وصل تو / بوی گل مرغ قفس را ناشکیبا ساخته

(۴) ز اصل خلقت داد ما را علم بر هستی خویش / از ازل ما را به ذات خود شناسا ساخته

۱۴- مفهوم کدام بیت با بیت‌های دیگر هم‌خوانی ندارد؟

(۱) ما چو ناییم و نوا در ما ز توست / ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست

(۲) منم نای تو معذورم در این بانگ / که بر من هر دم می‌گماری

(۳) این جهان کوه است و فعل ما ندا / سوی ما آید نداها را صدا

(۴) دارند اگر سررشته‌ای در کف به ظاهر چنگ‌ها / در پنجه‌ی مطرب بود سررشته‌ی آهنگ‌ها

۱۵- بیت «حافظ به خود نپوشید این خرقه‌ی می‌آلود / ای شیخ پاکدامن معذور دار ما را» با همه‌ی بیت‌های

زیر، به جز .....، در مضمونی مشترک است.

(۱) «سیف فرغانی» اگر بد گفت و گر نیک از کسی / بشنو و عیش مکن کز غییش املا کرده‌اند

(۲) به پای خویشتن آیند عاشقان به کمندت / که هر که را تو بگیری ز خویشتن برهانی

(۳) من ز مسجد به خرابات نه خود افتادم / اینم از روز ازل حاصل فرجام افتاد

(۴) هر چه او ریخت به پیمانه‌ی ما نوشیدیم / اگر از خمر بهشت است و گر باده‌ی مست

۱۶- کدام بیت با بیت‌های دیگر تناسب مفهومی ندارد؟

(۱) ملاحظت‌های هر چهره از آن دریاست یک قطره / به قطره سیر کی گردد کسی کش هست استسقا

(۲) چو کمال صنع بی‌چون ز جمال توست پیدا / نتوان حدیث عشقت ز ره مجاز کردن

(۳) که بی‌جام می‌صورت چشیدن / نیاری جرعه‌ی معنی کشیدن

(۴) عشق مشاطه‌ای است رنگ‌آمیز / که حقیقت کند به رنگ مجاز (مشاطه: آرایشگر)

۱۷- مفهوم کدام بیت، متفاوت است؟

(۱) مراد از کیمیا اکسیر عشق است / که اکسیر وجود اکسیر عشق است

(۲) مس وجود تو تا عاقلی نگردد زر / به عشق دل ده و اکسیر را تماشا کن

(۳) من کرده‌ام طلا به ولایش مس وجود / ای مدعی بیا و بین کیمیاگری

(۴) جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هنوز / باطل در این خیال که اکسیر می‌کنند



۱۸- مضمون بیت «از خمستان جرعه‌ای بر خاک ریخت / جنبشی در آدم و حوا نهاد» در کدام بیت زیر وجود

ندارد؟

- ۱) خاک بد آدم که دوست جرعه بر آن خاک ریخت / ما همه ز آن جرعه‌ی دوست به دست آمدیم
- ۲) تو خود فرشته‌ای نه از این گل سرشته‌ای / گر خلق از آب و خاک تو از مشک و عنبری
- ۳) من کیستم؟ آن مست که ترکیب وجودم / از خاک در میکده و آب خمار است
- ۴) که خاکم گل از آب انگور کن / سراپای من آتش طور کن

۱۹- مفهوم بیت «آسمان بار امانت نتوانست کشید / قرعه‌ی کار به نام من دیوانه زدند» با کدام بیت زیر

تزدیکی بیش‌تری دارد؟

- ۱) دل به عشق تو سپردم به امانت لیکن / باورم نیست که دیگر به میان می‌آید
- ۲) جان در تن ما عشق نهاده به امانت / امید که بر خاک در او بسپاریم
- ۳) هر خازنی به گنج امانت امین نبود / این قرعه را کشید مشیت به نام ما
- ۴) من که از خُلد برین دل‌نگران بستم بار / تا سر کوی تو دیدم همه رفت از یادم

۲۰- مفهوم بیت «من خفته بدم به ناز در کتم عدم / حسن تو به دست خویش بیدارم کرد» در کدام بیت زیر

دیده‌می‌شود؟

- ۱) به سوی ملک عدم گرچه از جفای تو رفتیم / اگر به لطف بگویی که بازگرد بیایم
- ۲) از کرم عشق وجودی به عدم می‌بخشد / هرچه موجود بود از برکات عشق است
- ۳) وجود عشق عاشق را وجود اندر عدم سازد / حقیقت نیست آن عشقی که بر هستی رقم سازد
- ۴) با عقل حدیث عشق گویی؟ هی‌هی! / در کتم عدم وجود جویی؟ هی‌هی!

۲۱- بیت «خلق چو مرغابیان، زاده ز دریای جان / کی کند این جا مقام، مرغ کز آن بحر خاست؟» با همه‌ی

بیت‌های زیر، به جز .....، تناسب مفهومی دارد.

- ۱) بال بگشا و صغیر از شجر طوبی زن / حیف باشد چو تو مرغی که اسپر قفسی
- ۲) که ای بلندنظر شاهباز سدره نشین / نشمین تو نه این کنج محنت‌آباد است
- ۳) باغ بهشت و سایه‌ی طوبی و قصر حور / با خاک کوی دوست برابر نمی‌کنیم
- ۴) سیمرغ جان کجا کند از گلخن آشیان / کاو را هوای تربت آن سبز گلشن است (گلخن: آتشدان حمام)

۲۲- کدام بیت با بیت‌های دیگر تناسب معنایی ندارد؟

- ۱) به خوابگاه عدم گر هزار سال بخشیم / به خواب عاقبت آن‌گه به بوی موی تو باشم
- ۲) چشمم آن دم که ز شوق تو نهد سر به لحد / تا دم صبح قیامت نگران خواهد بود
- ۳) مرگ در مذهب ما فرصت بال‌افشانی ست / صبح امید دمد اهل صفا را ز کفن
- ۴) در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن / من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می‌رود



۲۳- مضمون بیت «عشق چون آید برد هوش دل فرزانه را / دزد دانا می‌کشد اول چراغ خانه را» در هم‌هی بیت‌های زیر، به‌جز ..... دیده‌می‌شود.

- ۱) تا مرد به تیغ عشق بی‌سر نشود / اندر ره عشق و عاشقی بر نشود
- ۲) حیل‌گری چون کنم به عقل چو گم کرد / عشق سررشته‌ی خطا و صوابم
- ۳) کرشمه‌ی تو شرابی به عاشقان پیوست / که علم بی‌خبر افتاد و عقل بی‌حس شد
- ۴) حدیث عقل در ایام پادشاهی عشق / چنان شده است که فرمان حاکم معزول

۲۴- در کدام بیت «تقابل تشریح و عرفان» دیده‌ نمی‌شود؟

- ۱) نخورده است زاهد دمی خمر عشق / از آن است مست شراب غرور
- ۲) اگر در باغ عشق آیی همه فرآش دل یابی / وگر در راه دین آیی همه نقاش جان بینی
- ۳) در خرمن صد زاهد عاقل زند آتش / این داغ که ما در دل دیوانه نهادیم
- ۴) اگر فقیه نصیحت کند که عشق مبارز / پیاله‌ای بدهش گو دماغ را تر کن

۲۵- مفهوم بیت «برو طواف دلی کن که کعبه‌ی مخفی‌ست / که آن خلیل بنا کرد و این خدا خود ساخت» در کدام بیت زیر دیده‌ نمی‌شود؟

- ۱) هر خسته را که کعبه‌ی دل خاک کوی اوست / گو سعی کن که حاجت راه حجاز نیست
- ۲) صوفی بیا که کعبه‌ی مقصود در دل است / حاجی به هرزه راه بیابان گرفته است
- ۳) در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم / سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان غم مخور
- ۴) ای خانه‌پرستان چه پرستید گل و سنگ / آن خانه پرستید که پاکان طلبیدند

۲۶- مضمون بیت «این جاهلان که دعوی ارشاد می‌کنند / در خرقره‌شان به غیر «منم» تحفه‌ای میاب» با کدام بیت زیر نزدیکی کم‌تری دارد؟

- ۱) دوش چه خورده‌ای دلا، راست بگو، نهان مکن / چون خُمُشان بی‌گنه روی بر آسمان مکن
- ۲) به روی و ریا خرقره سهل است دوخت / اگر با خدایش توانی فروخت
- ۳) به هیچ زاهد ظاهرپرست نگذشتم / که زیر خرقره نه زَنار داشت پنهانی
- ۴) ز جیب خرقره‌ی حافظ چه طرف بتوان بست / که ما صمد طلبیدیم و او صنم دارد

۲۷- مفهوم کدام گزینه با سه بیت دیگر تفاوت دارد؟

- ۱) هرچه اسباب است آتش درزن و خرّم نشین / رندی و ناداشتی به روز رستاخیر را
- ۲) در شطّ حادثات برون آیی از لباس / که اول برهنگی‌ست که شرط شناوری‌ست
- ۳) شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل / کجا دانند حال ما سبک‌باران ساحل‌ها
- ۴) در شاهراه جاه و بزرگی خطر بسی‌ست / آن به کزین گریوه سبک‌بار بگذری (گریوه: راه دشوار)



۲۸- مفهوم بیت «از مضیق حیات درگذری / وسعت ملک لامکان بینی» با کدام بیت زیر متناسب نیست؟

- ۱) دلا تا کی در این زندان فریب این و آن بینی / یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی
- ۲) همه کس خلاص جوید ز بلا و حبس و من نی / چه روم چه روی آرم به برون که یار این جاست
- ۳) یکی تیشه بگیری پی حفره‌ی زندان / چو زندان بشکستید همه شاه و امیرید
- ۴) از درون چاه جسمم دل گرفت / قصد صحرا می‌کنم صحرا خوش است

۲۹- پیام عارفانه‌ی «الهی در دل‌های ما جز تخم محبت خود مکار» در همه‌ی بیت‌های زیر، به جز ..... دیده‌می‌شود.

- ۱) درون دل به غیر یار و فکر یار کی گنجد / خیال روی او این‌جا، در او اغیار کی گنجد
- ۲) در و دیوار این سینه همی درّذ ز انبوهی / که اندر در نمی‌گنجد پس از دیوار می‌آید
- ۳) مذهب اگر عاشقی‌ست، سنّت عشاق چیست؟ / دل که نظرگاه اوست، از همه پرداختن
- ۴) چون متصور شود در دل ما نقش دوست / همچو بتش بشکنیم هرچه مصور شود

۳۰- کدام بیت بر مفهوم «فناء فی الله» تأکید ندارد؟

- ۱) ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز / کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
- ۲) پروانه محو کرد در آتش وجود خویش / یعنی که اتحاد بود انتهای عشق
- ۳) مانده‌ام از جرم هستی شرمسار / جرم ما را محو کن پروانه‌وار
- ۴) خدا را به جان خراباتیان / کز این تهمت هستی‌ام وارهان

۳۱- مفهوم عبارت «به سرّش ندا آمد که بایزید، هنوز تویی تو همراه توست. اگر خواهی که به ما رسی، خویش

را بر در بگذار و در آی.» در کدام بیت زیر وجود ندارد؟

- ۱) میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست / تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
- ۲) سعدی ز خود برون شو گر مرد راه عشقی / کان کس رسید در وی کز خود قدم برون زد
- ۳) حجاب خویش تویی چون به ترک خود گویی / درون خلوت خاصت کنند محرم راز
- ۴) میان عاشق و معشوق یک کرشمه بس است / بیان حال به کام و زبان نمی‌باشد

۳۲- بیت‌های «دو قدم بیش نیست این همه راه / راه نزدیک شد سخن کوتاه // یک قدم بر سر وجود نهی / و

آن دگر در بر ودود نهی» با کدام بیت زیر تناسب مفهومی ندارند؟

- ۱) عیسی به چرخ سود سر از پشت پا زدن / این راه را قطع به یک گام می‌شود
- ۲) قرب و بعد راه را سختی نباشد در نظر / یک قدم بر نفس خود نه دیگری در کوی دوست
- ۳) در راه یگانگی نه کفر است و نه دین / یک گام ز خود برون نه و راه بین
- ۴) دل به قرب و بعد از او مهجور نیست / از نظر دور است و ز دل دور نیست

۳۳- مفهوم کدام بیت از بیت‌های دیگر دور است؟

- ۱) گر نیک بنگرند به لطف و به قهر تو / دانند کاین حیات دهد و آن دگر ممات
- ۲) ای حیات عاشقان در مردگی / دل نیابی جز که در دل‌بردگی
- ۳) همان به کاین نصیحت یاد گیرم / که پیش از مرگ یک نوبت بمیرم
- ۴) پیش از ممات هر که فنا کرد نفس را / بعد از حیات مشربش آب بقا بود





### ۳۴- مفهوم عارفانه‌ی کدام بیت از سه بیت دیگر دور است؟

- ۱) راز وحدت شنو از ناله‌ی مستان که چو نی / قصه گویند و سخن را به زبان ره ندهند
- ۲) تاکنون در پرده بود این راز و درها بسته بود / زاهد از بوی سخن هشیار شد، خاموش باش
- ۳) غمّاز در کمین گهرهای راز بود / قفلی زدیم بر در گفت‌وشنود خویش
- ۴) وصل است رشته‌ی سخنم با جهان راز / زان در سخن نصیبهام از راز می‌دهند

### ۳۵- مفهوم بیت «می بهشت نوشم ز جام ساقی رضوان / مرا به باده چه حاجت که مست بوی تو باشم» با مفهوم کدام بیت نزدیکی کامل ندارد؟

- ۱) صحبت حور نخواهم که بود عین قصور / با خیال تو اگر با دگری پردازم
  - ۲) کفر نعمت بود از جنت اگر یاد کند / دیدن روی تو را آن که میسر گردد
  - ۳) سایه‌ی طوبی و حوض کوثر و باغ بهشت / خوش مقامی باشد اما با جمال روی دوست
  - ۴) واعظ مکن نصیحت شوریدگان که ما / با خاک کوی دوست به فردوس ننگریم
- ۳۶- بیت «سرم به دینی و عقبی فرو نمی‌آید / تبارک الله از این فتنه‌ها که در سر ماست» با کدام بیت نزدیکی

معنایی کم‌تری دارد؟

- ۱) خیال حوصله‌ی بحر می‌بزد، هیهات / چه‌هاست در سر این قطره‌ی محال‌اندیش
- ۲) هیچ از دنیا و عقبی نبود گوشه‌ی خاطر / که به دیدار تو شغل است و فراغ از دو جهانم
- ۳) مستان که گام در حرم کبریا نهند / یک جام وصل را دو جهان در بها دهند
- ۴) جهان فانی و باقی فدای شاهد و ساقی / که سلطانی عالم را طفیل عشق می‌بینم

### ۳۷- مفهوم کدام بیت از بیت‌های دیگر دور است؟

- ۱) همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی / به پیام آشنایی بنوازد آشنا را
- ۲) کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز / باشد که بازبینیم دیدار آشنا را
- ۳) حافظ طمع مبر ز عنایت که عاقبت / آتش زند به خرمن غم دود آه تو
- ۴) اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد / من و ساقی به هم سازیم و بنیادش براندازیم

### ۳۸- پیام عبارت «مردی آن است که آزاد باشی از این جهان و خود را غریب دانی و در هر رنگی که بنگری و هر مزه‌ای که بچشی دانی که به آن نمایی و جای دیگر روی؛ پس هیچ دل تنگ نباشی» به پیام همه‌ی بیت‌های زیر، به جز .....، نزدیک است.

- ۱) چون عاقبت کار جهان نیستی است / انگار که نیستی چو هستی خوش باش
- ۲) بیا که وضع جهان را چنان که من دیدم / گر امتحان بکنی می‌خوری و غم نخوری
- ۳) بگذار هرچه داری و بگذر که هیچ نیست / این پنج روز عمر که مرگ از قفای اوست
- ۴) این دل غم‌دیده حالش به شود دل بد مکن / وین سر شوریده باز آید به سامان غم مخور



۳۹- مفهوم بیت «با بر سر سبزه تا به خواری ننهی / کان سبزه، ز خاک لاله‌رویی رسته است» در کدام بیت زیر

دیده‌نمی‌شود؟

- ۱) این خاک نیست گر به تأمل نظر کنی / چشم است و روی و قامت زیبای دلبران
- ۲) کاش از پی صد هزار سال از دل خاک / چون سبزه امید بر دمیدن بودی
- ۳) هر سبزه و گل که از زمین بیرون است / از خاک یکی سبزه‌خط گلگون است
- ۴) گرد از رخ نازنین به آزرم افشان / کان هم رخ خوب نازنینی بوده است

۴۰- مفهوم بیت «پنداشتی که ریشه‌ی پیوند من گسست / در سینه‌ام هزار خراسان نهفته است» به کدام بیت

زیر نزدیک است؟

- ۱) کرد سیلاب حوادث ریشه‌کن کوه از زمین / بر نمی‌داریم دل زین خاکدان ما همچنان
- ۲) به عزیزان وطن یوسف خود را مفروش / که زر قلب بود نقد خریدار وطن
- ۳) سرمه‌ی چشم بود خاک غریبی صائب / همچو کوران چه کشی دست به دیوار وطن
- ۴) هر که دور از میهن خود در دیار غربت است / از برایش سرمه‌ی چشم است دیدار وطن

۴۱- مفهوم کدام بیت با بیت‌های دیگر هم‌خوانی ندارد؟

- ۱) خورده قسم اختران به پاداشم / بسته کمر آسمان به پیکارم
- ۲) از کبر بر مراد دل کس نبوده‌ای / تهمت به بخت و جرم بر اختر نهاده‌ای
- ۳) از جام عاقبت می‌نابی نخورده‌ام / وز شاخ آرزو گل عیشی نچیده‌ام
- ۴) افسوس از این عمر که بر باد هوا رفت / کاری به جهان نی به مراد دل ما رفت

۴۲- مفهوم کدام بیت با بیت «نهان گشت آیین فرزندانگان / پراکنده شد نام دیوانگان» نزدیکی کم‌تری دارد؟

- ۱) دشنام خورم ز مردم نادان / زیرا که هنرور و سخندانم
- ۲) پری نهفته رخ و دیو در کرشمه‌ی حسن / بسوخت دیده ز حیرت که این چه بوالعجبی‌ست
- ۳) اوفتاده‌ست در جهان بسیار / بی‌تمیز ارجمند و عاقل‌خوار
- ۴) سفله بر صدر و اهل دانش را / به غلط ره بر آستان ندهند

۴۳- مفهوم کدام بیت با بیت‌های دیگر در تضاد است؟

- ۱) کسی را که همت بلند اوفتد / مرادش کم اندر کمند اوفتد
- ۲) سبب می‌رس که چرخ از چه سفله‌پرور شد / که کام‌بخشی او را بهانه بی‌سببی‌ست
- ۳) هنری مرد به بدبختی و سختی نژید / ور زید یک دو سه روزی نبود افزون‌تر
- ۴) آن کلاه نامرادی بر سر دانا نهند / وین قبای کامرانی در بر دانا کنند

۴۴- بیت «شمع جویبی و آفتاب بلند / روز بس روشن و تو در شب تار» با کدام بیت زیر نزدیکی معنایی ندارد؟

- ۱) خرد را نیست تاب نور آن روی / برو از بهر او چشمی دگر جوی
- ۲) دو چشم فلسفی چون بود احوال / ز وحدت دیدن حق شد معطل
- ۳) کسی کاو عقل دوراندیش دارد / بسی سرگشتگی در پیش دارد
- ۴) تو پنداری جهان خود هست دائم / به ذات خویشتن پیوسته قائم



#### ۴۵- مفهوم کدام بیت به بیت‌های دیگر نزدیکی کم‌تری دارد؟

- ۱) نظیر دوست ندیدم اگرچه از مه و مهر / نهادم آینه‌ها در مقابل رخ دوست
- ۲) تا به کی نازی به حسن عاریت / ما و من آینه‌داری بیش نیست
- ۳) جهان عکس رخ مه پیکر ماست / همه ذرات از آن‌رو رهبر ماست
- ۴) در دو عالم ذات حق بینم عیان / کرده در هر مظهري وصفی بیان

#### ۴۶- بیت «تا نگردي بی‌خبر از جسم و جان / کی خبر یابی ز جانان یک زمان» با کدام بیت تناسب مفهومی کم‌تری دارد؟

- ۱) عجب است با وجودت که وجود من بماند / تو به گفتن اندر آیی و مرا سخن بماند
- ۲) از در درآمدی و من از خود به در شدم / گویی کز این جهان به جهان دگر شدم
- ۳) من چه در پای تو ریزم که پسند تو بود / سر و جان را نتوان گفت که مقداری هست
- ۴) هرکس به تو ره یافت ز خود گم گردید / هرکس که تو را شناخت، خود را شناخت

#### ۴۷- همه‌ی بیت‌های زیر به‌جز ..... به مفهوم مشترکی اشاره دارند.

- ۱) در محیط آفرینش خوش‌عنان چون موج باش / چون حباب از ساده‌لوحی خیمه بر دریا مزین
- ۲) موج و حباب و قطره و دریا به چشم ماست / عارف چو بنگرد بنماید به عین آب
- ۳) در وحدت اگر کثرت ما محو شود / دریا ماند نه موج ماند نه حباب
- ۴) غیر دریا گر نماید موج و آب / عین دریا دان تو امواج و حباب

#### ۴۸- مفهوم کدام بیت متفاوت است؟

- ۱) نگاه من به تو و دیگران به خود مشغول / معاشران ز می و عارفان ز ساقی مست
- ۲) مرا ز حسن تو صنع خدای ظاهر شد / تو را شناختم آن‌گه خدانشناس شدم
- ۳) در حسن رخ خوبان پیدا همه او دیدم / در چشم نکورویان زیبا همه او دیدم
- ۴) تو به سیمای شخص می‌نگری / ما در آثار صنع حیرانیم

#### ۴۹- بیت «از شب‌نم عشق خاک آدم گل شد / صد فتنه و شور در جهان حاصل شد» با همه‌ی بیت‌های زیر

به‌جز ..... تناسب مفهومی دارد.

- ۱) نبود چنگ و رباب و نبید و عود که بود / گل وجود من آغشته‌ی گلاب و نبید (شراب)
- ۲) اگر شراب‌خوری جرعه‌ای فشان بر خاک / از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک
- ۳) از خمستان جرعه‌ای بر خاک ریخت / جنبشی در آدم و حوا نهاد
- ۴) مهر بتان در آب و گل ما سرشته‌اند / صائب خمیرمایه‌ی بت‌خانه‌ایم ما

#### ۵۰- بیت «در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم / بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم» با کدام بیت

زیر هم‌مفهوم نیست؟

- ۱) شور شراب عشق تو آن نفسم رود ز سر / کاین سر پرهوس شود خاک در سرای تو
- ۲) به وفای تو که گر خشت زند از گل من / همچنان در دل من مهر و وفای تو بود
- ۳) کرد چون مرگ ز دامان تو دستم کوتاه / نکشی دامن خود گر ز غبارم چه شود؟
- ۴) ندارم دستت از دامن به‌جز در خاک و آن دم هم / که بر خاکم روان گردی به دور دامنم کردم



۵۱- پیام بیت «ما به فلک بوده‌ایم، یار ملک بوده‌ایم / باز همان جا رویم جمله که آن شهر ماست» در کدام

بیت زیر دیده نمی‌شود؟

- ۱) گوهر پاک از کجا، عالم خاک از کجا؟ / بر چه فرود آمدید؟ بار کنید، این چه جاست؟
- ۲) دل از جهان رنگ و بو گشته گریزان سوبه سو / نعره زنان: کان اصل کو؟ جامه‌دران اندر وفا
- ۳) سبزه‌ی خط تو دیدیم و ز بستان بهشت / به طلبکاری این مهرگیاہ آمده‌ایم
- ۴) در ازل بالانشین بودیم و گویا تا ابد / جذبه‌ی او می‌رسد ما را به بالا می‌کشد

۵۲- مفهوم کدام بیت با بیت‌های دیگر یکی نیست؟

- ۱) عالم از عشق در وجود آمد / عشق معمار هست و بود آمد
- ۲) عشق صنعت نمود بی‌آلت / بود هر چند از نبود آمد
- ۳) هر چه اهلیت نمودن داشت / همه از عشق در نمود آمد (اهلیت: سزاواری)
- ۴) در بشر کبریای عشق نمود / ملک از عجز در سجود آمد

۵۳- در همهی بیت‌های زیر مفهوم تقابل «عقل و عشق» مطرح شده است، به جز بیت .....

- ۱) سرکشی کردیم از فرمان عقل اما به طوع / شهریار عشق را گردن به فرمان اندریم
- ۲) پیای بکش جام و سرگرم باش / بهل گر بگیرند بیکارها
- ۳) پرستش به مستی‌ست در کیش مهر / برون‌اند زین جرگه هشیارها
- ۴) بیا که توبه ز لعل نگار و خنده‌ی جام / حکایتی‌ست که عقلش نمی‌کند تصدیق

۵۴- بیت «بشکن دل بی‌نوی ما را ای عشق / این ساز شکسته‌اش خوش‌آهنگ تر است» با کدام گزینه‌ی زیر

نزدیکی معنایی کم‌تری دارد؟

- ۱) دلی دارم چو مرغ پاشکسته / چو کشتی بر لب طوفان نشسته
- ۲) همه گویند طاهر تار بنواز / صدا چون می‌دهد تار شکسته
- ۳) بر ما در وصل بسته می‌دارد دوست / دل را به فراق، خسته می‌دارد دوست
- ۴) دیگر من و دل شکستگی بر در دوست / چون دوست دل شکسته می‌دارد دوست
- ۵) ما دل به غم تو بسته داریم ای دوست / درد تو به جان خسته داریم ای دوست
- ۶) گفتمی که: به دل شکستگان نزدیکیم / ما نیز دل شکسته داریم ای دوست
- ۷) یار آمد و گفت خسته می‌دار دلت / دایم به امید، بسته می‌دار دلت
- ۸) ما را به شکستگان نظرها باشد / ما را خواهی، شکسته می‌دار دلت

۵۵- پیام عبارت زیر با کدام بیت نزدیکی کم‌تری دارد؟

«هر که ترک شهوات از بهر قبول خلق داده است از شهوتی حلال در شهوتی حرام افتاده است.»

- ۱) ترک دنیا به مردم آموزند / خویشتن سیم و غله اندوزند
- ۲) از گنه توبه کن ز طاعت هم / طاعتی کز ریا شود محکم
- ۳) نام خدا نبردن از آن به که زیر لب / بهر فریب خلق بگویی خدا خدا
- ۴) پیشانی از ز داغ گناهی سیه شود / بهتر ز داغ مهر نماز از سر ریا



۵۶- مفهوم بیت «دل هر ذره را که بشکافی / آفتابیش در میان بینی» با کدام یک از سروده‌های زیر هم‌خوانی دارد؟

- آ) این ذره ذره گرمی خاموش‌وار ما / یک روز ناگهان / سر می‌زند ز جایی و خورشید می‌شود  
 ب) ای کاش عظمت در نگاه تو باشد نه در آن چه به آن می‌نگری  
 پ) در پس هر ذره از عین‌الیقین / ای «اسیری» ما خدا را دیده‌ایم  
 ت) ما را به میان ذره‌ها جوی / ما خردترین ذره‌هاییم  
 ث) نیست در وحدت‌سرای آفرینش ذره‌ای / کز فروغ او ندارد آفتابی در میان  
 ۱) آ، ب، پ، ث      ۲) آ، پ، ت، ث      ۳) ب، پ، ت      ۴) ب، پ، ث

۵۷- مفهوم بیت «این مدعیان در طلبش بی‌خبرانند / کان را که خبر شد خبری باز نیامد» با کدام بیت زیر در تقابل است؟

- ۱) اگرچه نیست ز انبوه خلق راه سخن / تو راز گوی که محفل تهی ز اغیار است  
 ۲) از نارسیدگی‌ست که صوفی کند خروش / سیلاب چون به بحر رسد می‌شود خموش  
 ۳) خودنمایی لازم افتاده است درد عشق را / لاله نتوانست داغی در جگر پنهان کند  
 ۴) هیچ نقاش نمی‌بیند که نقشی بر کند / و آن که دید از حیرتش کلک از بنان افتاده است (کلک: قلم)

۵۸- کدام بیت با سه بیت دیگر ارتباط معنایی ندارد؟

- ۱) تا سر مویی تعلق هست محرومی به جاست / هر که این زنار دارد در حرم نامحرم است  
 ۲) چه جای صحبت نامحرم است مجلس انس / سر پیاله بیوشان که خرقه‌پوش آمد  
 ۳) تا نگریدی آشنا زین پرده رازی نشنوی / گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش  
 ۴) دوست را گر نه‌ای تو نامحرم / سر عشقش نگو به محرم خویش

۵۹- مفهوم بیت «هم در آن پابره‌نه جمعی را / پای بر فرق فرقدان بینی» در کدام بیت زیر دیده‌ نمی‌شود؟

- ۱) پا بر سر کونین نهد از سر همت / آن کس که چو من پیشه کند بی‌سر و پایی  
 ۲) منم که گوشه‌ی میخانه خانقاه من است / دعای پیر مغان ورد صبحگاه من است  
 ۳) گدای میکده‌ام لیک وقت مستی بین / که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم  
 ۴) خسروان قبله‌ی حاجات جهان‌اند ولی / سبیش بندگی حضرت درویشان است

۶۰- کدام بیت با سه بیت دیگر تناسب مفهومی ندارد؟

- ۱) مریدان در این ره ز طفلان کم‌اند / مشایخ چو دیوار مستحکم‌اند  
 ۲) من به سر منزل عتقا نه به خود بردم راه / طی این مرحله با مرغ سلیمان کردم (عتقا: سیم‌رغ)  
 ۳) در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند / آن چه استاد ازل گفت بگو، می‌گویم  
 ۴) سعی نابرده در این راه به جایی نرسی / مزد اگر می‌طلبی طاعت استاد ببر



۶۱- مفهوم بیت «گر می‌گیریم از نظر مردمان رهی / عیبم مکن که آهوی مردم ندیده‌ام» به کدام بیت زیر

نزدیک‌تر است؟

- ۱) چون آهوپی رمیده ز وحشت‌سرای شهر / رفتیم و سر به دامن صحرا گذاشتیم
- ۲) آرامش و رامش همه در صحبت خلق است / ای آهوک از سر بنه این طبع رمیدن
- ۳) همی‌گریختم از مردمان به کوه و به‌دشت / که از خدای نبودم به دیگری پرداخت
- ۴) صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را / که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را

۶۲- کدام بیت با سه بیت دیگر تناسب مفهومی ندارد؟

- ۱) بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم / فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم
- ۲) طرحی از دنیای دیگر در دل خود کرده‌ام / چیزی از دنیای مردم نیست در دنیای من
- ۳) بیا که قاعده‌ی آسمان بگردانیم / قضا به گردش رطل گران بگردانیم
- ۴) ور ایدون که با ما نسازد جهان / بسازیم ما با جهان جهان

۶۳- مفهوم عبارت «وقتی یک تن از یاران را غمناک دید گفت که در دنیا همه‌ی دل‌تنگی‌ها از دل‌نهادگی بر

این عالم است.» به کدام بیت زیر نزدیک‌تر است؟

- ۱) حاصل کارگه کون و مکان این‌همه نیست / باده پیش آر که اسباب جهان این‌همه نیست
- ۲) از دل و جان شرف صحبت جانان غرض است / همه آن است و گرنه دل و جان این‌همه نیست
- ۳) منت سدره و طوبی ز پی سایه مکش / که چو خوش‌بنگری ای سرو روان این‌همه نیست
- ۴) دولت آن است که بی خون دل آید به کنار / ورنه با سعی و عمل باغ جنان این‌همه نیست

۶۴- مفهوم بیت «شود آسان ز عشق کاری چند / که بود نزد عقل بس دشوار» در کدام بیت زیر وجود ندارد؟

- ۱) عقل گوید شش جهت حد است و بیرون راه نیست / عشق گوید راه هست و رفته‌ام من بارها
- ۲) عاقلان نقطه‌ی پرگار وجودند ولی / عشق داند که در این دایره سرگردانند
- ۳) دل چو پرگار به هر سو دورانی می‌کرد / واندرین دایره سرگشته‌ی پابرجا بود
- ۴) عقل تا جوید شتر از بهر حج / رفته باشد عشق تا کوه صفا

۶۵- توصیه‌ی عارفانه‌ی عبارت زیر، به کدام بیت نزدیک است؟

«مرد آن بود که در میان خلق بنشیند و برخیزد و بخورد و بخسبد و بفروشد و در بازار میان خلق سستد و داد کند و زن خواهد و با خلق درآمیزد و یک لحظه از خدای غافل نباشد.»

- ۱) خواب و خورت ز مرتبه‌ی خویش دور کرد / آن‌گه رسی به خویش که بی‌خواب‌خور شوی
- ۲) عزلت از عالم دلگیر برآورد مرا / بی‌کسی از دهن شیر برآورد مرا
- ۳) ندارد حاصلی آمیزش خلق / که شمع از انجمن گریان برآید
- ۴) میان خلق باش و با خدا باش / چو جان با تن نشین وز تن جدا باش



۶۶- مفهوم عبارت «به این زندگی آن قدرها دل نمی‌بست که پیشامد ناگوار را فاجعه‌ای بینگارد» از کدام بیت زیر دور است؟

- ۱) قفل غم‌های جهان را بود از صبر کلید / دست چون غنچه به دل‌های غمین بگذارید
  - ۲) دمی با غم به سر بردن جهان یک‌سر نمی‌ارزد / به می بفروش دل‌ق ما کز این بهتر نمی‌ارزد
  - ۳) ای دل غم این جهان فرسوده مخور / بیهوده نه‌ای، غمان بیهوده مخور
  - ۴) امید و یأس وجود و عدم غبار خیال است / از آن چه نیست مخور غم وز آن چه هست برون آ
- ۶۷- پیام حکایت «موسی و شبان» که در این بیت آشکار است، از مفهوم کدام بیت زیر دور است؟  
«هیچ آدابی و ترتیبی مجو / هرچه می‌خواهد دل تنگت بگو»

- ۱) طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی / صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست
- ۲) با تعلق سجده‌ی درگاه حق مقبول نیست / از دو عالم دست‌شستن این عبادت را وضوست
- ۳) گر حدیث کز بود، معنیت راست / آن کزی لفظ مقبول خداست
- ۴) ما زبان را ننگریم و قال را / ما درون بنگریم و حال را

۶۸- مضمون عبارت «چون کار دل به این کمال رسید، گوهری بود در خزانه‌ی غیب که آن را از نظر خازنان پنهان داشته بود و خزانه‌داری آن به خداوندی خویش کرده، فرمود که آن را هیچ خزانه لایق نیست آ‌ا حضرت ما یا دل آدم.» در کدام بیت زیر دیده‌می‌شود؟

- ۱) فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی / بخواه جام و گلابی به خاک آدم ریز
- ۲) پیاله بر کفم بند تا سحرگه حشر / به می، ز دل بیرم هول روز رستاخیز
- ۳) بیا که هانف میخانه دوش با من گفت / که در مقام رضا باش و از قضا مگریز
- ۴) میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست / تو خود حجاب خودی حافظ، از میان برخیز

۶۹- مفهوم بیت «گویند تمنایی از دوست بکن سعدی / جز دوست نخواهم کرد از دوست تمنایی» در کدام بیت زیر دیده‌می‌شود؟

- ۱) از یار به غیر یار، یارا مطلب / جز منزل و راه و رهنما را مطلب
- ۲) هرکس از او به قدر خود آرزویی همی‌کند / همت ما نمی‌کند زو به‌جز آرزوی او
- ۳) ز دوست هر که تو بینی مراد خود خواهد / مراد خاطر سعدی مراد خاطر اوست
- ۴) فراق و وصل چه باشد؟ رضای دوست طلب / که حیف باشد از او غیر او تمنایی

۷۰- کدام بیت با بیت‌های دیگر تناسب مفهومی کم‌تری دارد؟

- ۱) خود با دو جهان چه کار ما را / ما عاشق چهره‌ی نگاریم
- ۲) روزی به دلبری نظری کرد سوی من / ز آن یک نظر مرا دو جهان از نظر فتاد
- ۳) آرزوهای دو عالم دستگاه / از کف خاکم غباری بیش نیست
- ۴) هر آن که راز دو عالم ز خط ساغر خواند / رموز جام جم از نقش خاک ره دانست



## پاسخ تحلیلی پرسش‌های چهارگزینه‌ای تناسب مفهومی و قرابت معنایی (ادبیات عارفانه)

۱- مفهوم بیت اول: عشق به خدا همیشه در وجود ماست.

مفهوم محوری تست (مفهوم مشترک سه بیت دیگر): خدا در کنار ماست. (مفهوم ۳) ← گزینه‌ی اول

(در بیت دوم، بین «سر تا پای» و «چشم» باید کسره بیاید یا درنگ؟)

معنای بیت دوم: ما همانند حباب که در آغوش دریاست اما سر تا پایش چشم است- حباب شبیه کاسه‌ی چشم است- و می‌خواهد دریا را پیدا کند، در کنار خداییم اما- به دلیل هواهای نفسانی- از او جدا مانده‌ایم و بی‌جهت او را جست‌وجو می‌کنیم درحالی‌که خدا نیازی به جُستن ندارد و در کنار ماست.

۲- معنای بیت دوم: ساقی ما غم است و این جهان پرآزار خُم شراب این ساقی؛ دل ما جام شراب و شراب ما خون دل (از دست جهان و آزارهای جهان خون دل می‌خوریم)؛ به جمشید بگوئید که ما در چه ناز و نعمتی به سر می‌بریم تا حسرت بکشد! (حال و روز غم‌انگیز خودش را به ریشخند گرفته‌است).

مفهوم محوری تست: به کمک دل می‌توان به حقایق راه یافت (توجه به دل، مفهوم ۱) ← گزینه‌ی دوم

مفهوم بیت اول: چشم دل مانند خورشید است و چشم سر مانند شمع و چراغ؛ پس با چشم دل چیزهایی را می‌توان دید که چشم سر توان دیدن آن‌ها را ندارد.

۳- معنای بیت اول: این‌که ما چه می‌نوشیم- از می حلال بهشت می‌نوشیم یا شراب مستی‌افزای انگوری- به‌اختیار ما نیست؛ خداست که پیمانه‌ی ما را از آن‌چه می‌خواهد پر می‌کند. (اختیار عارف در دست خداست، مفهوم ۱۰)

مفهوم محوری تست: ازلی بودن عشق انسان به خدا (مفهوم ۱۸) ← گزینه‌ی اول

۴- معنای بیت چهارم: ای ساقی، مبدا فکر کنی که شراب مرا این چنین مست و بی‌هوش کرد؛ نه، زیبایی صورت تو و شیرینی رفتارت مرا مست و از خود بی‌خود کرده‌است ← مستی عشق (مفهوم ۴ بخش ادبیات عاشقانه)

مفهوم محوری تست: تا از خود بی‌خود نشوی به اسرار عشق راه نمی‌یابی (مفهوم ۳۲) ← آفرین بر شما که با دقت و به کمک آموخته‌هاتان گزینه‌ی چهارم را انتخاب کرده‌اید!

۵- معنای بیت سوم: من فقیر، عشق یار بالابندی را در سر دارم که جز با داشتن ثروت و سرمایه‌ی بسیار نمی‌توان او را به‌دست آورد و در آغوش کشید ← عاشق مفلس و بی‌پول به معشوق زیبارو نمی‌رسد.



مفهوم محوری تست: درویشی و قناعت عارفانه، بزرگ‌ترین دارایی‌هاست. ← (دولت فقر، مفهوم ۳۷) ←

## گزینه‌ی سوم

۶- معنای بیت سوم: در این شهر دیگر کسی عاشقی نمی‌کند؛ خدایا آیا می‌شود که کسی پیله‌ی رخوت و دل‌مردگی‌اش را از هم بدرد و دوباره غوغای عاشقی را از سر بگیرد؟

مفهوم محوری تست: نیاز به راهنما در مسیر عرفان (مفهوم ۳۸) ← گزینه‌ی سوم

معنای بیت چهارم: ای راهنمای کاروان، بار من افتاده‌است - وامانده‌ی راهم - تو را به خدا به من یاری برسان؛ زیرا به امید کمک و یاری تو در مسیر دشوار رسیدن به مقصود با این کاروان همراه شده‌ام. («م» در «کرم» چه نقشی دارد؟<sup>۱</sup>)

۷- معنای بیت سوم: با سعی و کوشش نمی‌توان کاری کرد که شاخه‌ی درخت بید گل بدهد یا با شستن یک سیاه‌پوست (زنگی) در گرمابه، نمی‌توان او را سفیدپوست کرد (ذات کسی تغییر نمی‌کند).

مفهوم محوری تست: کوشش بیهوده به از خفتگی (مفهوم ۳۹) ← گزینه‌ی سوم

معنای بیت دوم: اگرچه نمی‌شود سرنوشت و اراده‌ی خدا را تغییر داد، اما من برای رسیدن به تو تمام کوششم را به خرج می‌دهم.

۸- مفهوم محوری تست: خوش‌باشی (مفهوم ۴۰)

معنا و مفهوم بیت دوم: خدا خواسته است که یکی جام باده در دست داشته‌باشد و دنیا را به شادمانی بگذراند اما دیگری خون دل بخورد (جبرگرایی) ← گزینه‌ی دوم

۹- احتمالاً با توجه به بیت سوم و یکی از دو بیت اول یا چهارم، مفهوم محوری تست را حدس زده‌اید. مفهوم محوری تست: برای دیدن حقایق و دیدار پروردگار باید آینه‌ی دل را از زنگار کدورت‌ها و گناهان پاک کرد (دل پاک، مفهوم ۲)

معنای بیت دوم: چهره‌ی یار به حدی روشن و تابناک است که به آینه‌ی جهان‌نما می‌ماند ← انتخاب گزینه‌ی دوم حکایت از پیشرفت چشم‌گیر شما دارد!

(در بیت چهارم، «رقم» یعنی نقش و نشانه (اثر هر چیزی غیر از خدا) بین «نقش» و «جام جم» هم باید مکتب بیاید.)

۱۰- مفهوم عبارت متن تست: اعتقاد به این‌که باید خدا را کشف کرد، اعتقاد غلطی‌ست زیرا ما را از خدا دور می‌کند و محروم می‌دارد. (خدا در کنار ماست، مفهوم ۳)

در بیت اول نیز شاعر می‌گوید که ای خدا، تو اصلاً از دل من بیرون نرفته‌ای و هیچ‌گاه بر من پوشیده و پنهان نبوده‌ای که بخواهم تو را جست‌وجو و کشف نمایم. در بیت‌های سوم و چهارم نیز شاعر (مولانا) نظیر همین

۱- پاسخ: مفعول (که امید کرم، مرا همراه این منزل کرده است.)



مضمون را بیان کرده است. ← آفرین بر شما که **گزینه‌ی دوم** را انتخاب کرده‌اید!

#### ۱۱- مفهوم محوری تست: جلوه‌ی خدا در پدیده‌ها (مفهوم ۵)

معنای بیت اول: جهان بازتاب وجود زیبایی خداست؛ به همین دلیل دیدن هر ذره‌ای در این عالم ما را به سوی خدا رهنمون می‌شود.

معنای بیت دوم: زیبایی خدا در چهره‌ی خوب‌رویان تجلی کرده‌است؛ به همین دلیل ما عاشق خوب‌رویان جهانیم.

معنای بیت سوم: با دیده‌ی بصیرت نگاه کن تا دریابی که سرچشمه‌ی زیبایی دلبران زمینی، زیبایی خداوند (دلبر ازلی) است.

مفهوم بیت چهارم: هرچه از دوست می‌رسد نیکوست (مفهوم ۲۸ ادبیات عاشقانه) ← انتخاب **گزینه‌ی چهارم** نشان می‌دهد که مطالب دارد برایتان جا می‌افتد!

#### ۱۲- مفهوم محوری تست: همه‌ی دنیا را زیبا دیدن و به همه‌ی دنیا مهر ورزیدن (مفهوم ۶)

مفهوم بیت سوم: هرچه از دوست می‌رسد نیکوست (مفهوم ۲۸ ادبیات عاشقانه) ← **گزینه‌ی سوم** (در نظر گر شور روی او بود: اگر شور و اشتیاق دیدن روی خدا در نگاه ما باشد.)

۱۳- معنای بیت اول: از یک جوهر (ذات) واحد، پدیده‌های گوناگون را با ظاهری متفاوت اما اصل و حقیقتی یکسان، آفریده‌است ← **گزینه‌ی اول**

#### ۱۴- مفهوم محوری تست: عامل همه‌ی کارهای ما خداست. (مفهوم ۹)

معنای بیت سوم: این دنیا مانند کوهی ست که همه‌ی کارهای ما را همچون پژواک به ما برمی‌گرداند (اگر خوبی کنیم، نتیجه‌ی خوب و اگر بدی کنیم نتیجه‌ی بد خواهیم گرفت) ← انتخاب **گزینه‌ی سوم** نشانه‌ی درک ادبی شماست!

#### ۱۵- مفهوم محوری تست: اختیار عارف در دست خداست (مفهوم ۱۰).

معنای بیت دوم: عاشقان، خود می‌خواهند که اسیر عشق و از خود بی خود باشند. (مفهوم ۸ ادبیات عاشقانه) ← **گزینه‌ی دوم**

معنای بیت سوم: من به اختیار خودم زهد پارسایی را رها نکردم و به مستی و عشق رو نیاوردم؛ این سرنوشت و قسمت از روز ازل برای من در نظر گرفته شده‌بود. (بیت چهارم را هم که می‌شناسید.)

#### ۱۶- مفهوم محوری تست را پیدا کرده‌اید؟ اگر نه، به معنای بیت‌ها توجه کنید:

معنای بیت اول: نمی‌توان بدون هر چهره نشانه‌ی کوچکی ست از ملاحظت و جذبه‌ی زیبایی خدا؛ کسی که زیبایی یک چهره او را به خود جذب می‌کند مطمئناً به آن قانع نمی‌شود و به سوی منبع این زیبایی‌ها جلب خواهدشد.

معنای بیت دوم: چون اوج آفرینش خداوند بی‌مانند (بی‌چون) در چهره‌ی تو پیدااست؛ پس عشق به چهره‌ی تو را باید عشق خدایی فرض کرد نه عشق مجازی.



معنای بیت سوم: بدون چشیدن شراب زیبایی ظاهری (بدون آن‌که عشق به چهره‌ی زیبایی را تجربه کرده باشی) نمی‌توانی به عشق حقیقی و خدایی دست‌یابی. (باید بین «جام»، «می» و «صورت» کسره بیاید.)  
مفهوم بیت چهارم: عشق می‌تواند حقیقت‌ها را تغییر دهد و قلب کند.

مفهوم محوری‌تست: از زیبایی و عشق انسان به زیبایی و عشق خدا رسیدن (مفهوم‌های ۱۱ و ۱۲)  
← گزینه‌ی چهارم

۱۷- مفهوم محوری‌تست: عشق مایه‌ی کمال وجود انسان است. (مفهوم ۱۳)

معنای بیت چهارم: حاصل سخت‌گیری‌های این زاهدان متعصب و خشک‌مغز چیزی جز تیرگی قلب‌ها نیست و خودشان در این گمان باطل‌اند که در حال تولید اکسیر و به کمال رساندن انسان‌هایند.<sup>۱</sup> ← گزینه‌ی چهارم

۱۸- مفهوم محوری‌تست: عشق در سرشت انسان است. (مفهوم ۱۴)

مفهوم بیت دوم: تو آن‌قدر زیبایی که به نظر می‌رسد خدا تو را از چیزی غیر از آب و گل سرشته است. (با همه‌ی انسان‌ها فرق داری.) ← آفرین بر شما که گزینه‌ی دوم را انتخاب کرده‌اید!

۱۹- مفهوم محوری‌تست: عشق امانت الهی است. (مفهوم ۱۵)

(نباید کلمه‌های «عشق» و «امانت» در بیت‌های دیگر ما را فریب دهند؛ مهم، معنا و مفهوم بیت است.)  
معنای بیت اول: در عشق دلم را به تو سپردم و گمان نمی‌کنم که دیگر آن را در میان سینه‌ام ببینم. (عاشق شدم رفت!)  
معنای بیت دوم: (تشخیص نهاد جمله مهم است.) عشق، جان را در تن ما به امانت گذاشته است (در عشق، جانمان متعلق به یار است و فقط به عنوان امانت در تن ما جای دارد) و من امیدوارم بتوانم آن را بی‌کم‌وکاست فدای خاک کوی یار کنم.

معنای بیت سوم: هیچ موجودی لایق امانت‌داری گنج عشق نبود و این اراده‌ی خداوند بود که قرعه‌ی این کار به نام ما انسان‌ها بیفتد.

معنای بیت چهارم: من که به خاطر رانده شدن از بهشت مضطرب و پریشان‌حال بودم با دیدن سر کوی تو ای یار عزیز، غم دوری از بهشت را فراموش کردم (کوی تو، بهشت من است.)  
انتخاب گزینه‌ی سوم، نشانه‌ی دقت و هشیاری شماست!

۲۰- مفهوم محوری‌تست: عشق مایه‌ی آفرینش انسان شد. (مفهوم ۱۶) ← گزینه‌ی دوم (باید در این بیت،

۱- این بیت، بیتی از غزل معروف حافظ است که احتمالاً در اعتراض به سخت‌گیری‌های متعصبانه‌ی امیر مبارزالدین- از چهره‌های

منفور شعر حافظ- سروده شده است با این بیت آغازین:

دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند؟ / «پنهان خورید باده، که تعزیر می‌کنند!» (تعزیر: مجازات شرعی؛ در این جا منظور همان به تازیانه بستن شراب‌خواران است.)



بین «کرم» و «عشق» درنگ بیاید یا کسره؟)

معنای بیت اول: آزار و جفای تو باعث شد که من به مرز مرگ و نابودی برسم اما هنوز فرصت باقی است و اگر مرا با لطف به سوی خدا بخوانی دوباره به سوی زندگی بازخواهم گشت.

معنای بیت سوم: عشق باعث می‌شود که هستی مادی عاشق از میان برود. عشقی که برای عاشق، نشانه‌ای از هستی مادی برجا بگذارد، عشق واقعی نیست.

معنای بیت چهارم: عقل نهران‌خانه‌ی نیستی است، هیچ و پوچ است؛ نمی‌شود از عقل انتظار داشت که عشق را بفهمد و با آن همراه شود.

۲۱- مفهوم محوری تست: رانده‌شدن انسان از نزد خدا و میل به بازگشت (مفهوم ۱۹)

مفهوم بیت سوم: بی‌توجهی به بهشت (مفهوم ۳۴) ← گزینه‌ی سوم

۲۲- مفهوم محوری تست: ابدی بودن عشق (مفهوم ۲۰)

معنای بیت چهارم: هرکسی در مورد جدا شدن روح از تن اعتقادی دارد، اما من با چشمان خود جدا شدن جانم را از بدن دیدم. (و این جان کسی نیست جز معشوق که از سعدی دور می‌شود!) ← گزینه‌ی چهارم

۲۳- مفهوم محوری تست: تقابل عشق و عقل (مفهوم ۲۱)

معنای بیت اول: تا عشق هستی عاشق را از او نگیرد، عاشق به جایی نمی‌رسد (فناء فی الله، مفهوم ۳۰) ← گزینه‌ی اول

۲۴- معنای بیت دوم: عشق در خدمت دل است و آن را به آنچه می‌خواهد می‌رساند و دین مایه‌ی زینت و زیبایی جان و روح انسان است: می‌بینید که در این جا هیچ تقابل و تضادی میان عشق و دین برقرار نیست ← انتخاب گزینه‌ی دوم نشانه‌ی آن است که شما را به این سادگی‌ها نمی‌شود فریب داد!

۲۵- مفهوم محوری تست: کعبه‌ی دل (مفهوم ۲۳) ← گزینه‌ی سوم

۲۶- مفهوم محوری تست: دوری از زهد ریایی (مفهوم ۲۵)

مفهوم بیت اول: ای دل دیشب چه شرابی خوردی؟ آنچه شور و غوغای مستانه‌ای بود که به تو دست داد؟ با من صادق باش و راست بگو. در بیت بعدی این غزل می‌گوید که من می‌دانم تو دیشب حال و هوای خاصی داشتی و نمی‌توانی آن را پنهان کنی:

باده‌ی خاص خورده‌ای، نقل خلاص خورده‌ای / بوی شراب می‌زند! خربزه در دهان مکن<sup>۲</sup>

مولانا

۱- برنشود: بالا نمی‌رود

۲- گویا در گذشته پس از خوردن شراب، سعی می‌کردند که با گذاشتن تکه‌ای خربزه در دهان بوی آن را پنهان کنند!



معنای بیت دوم: می‌توانی از سر تظاهر و ریاکاری خرقه‌ای بدوزی و بر تن کنی اما آیا فکر می‌کنی که آن خرقه نزد خدا هم ارزش داشته‌باشد؟

مفهوم بیت سوم: خرقه و لباس پارسایی زاهدان صورت‌پرست، پر است از کفر و بی‌خدایی (یادتان که هست؟ «زَنار» در گذشته نماد کفر به حساب می‌آمد).

معنای بیت چهارم: از خرقه‌ی حافظ چه طُرُقِی می‌توان بست (چه سودی حاصل می‌شود) وقتی که پر است از بتِ خودپرستی، به‌جای آن که پر از خدا (صمد) باشد؟  
پس **گزینه‌ی اول** پاسخ این تست است. (برای شما که سخت نبود؟)

### ۲۷- مفهوم محوری تست: دل‌کندن از تعلقات دنیایی (نزدیک به مفهوم ۲۷)

مفهوم بیت سوم: بی‌خبران (عاقلان) از مصیبت عشق چه می‌فهمند ← آفرین بر شما که **گزینه‌ی سوم** را انتخاب کرده‌اید.

معنای بیت دوم: برای آن‌که در رودخانه‌ی پر حادثه‌ی روزگار بتوانی به‌آسانی شنا کنی و به مقصودت برسی، ابتدا از قید لباس تعلقات مادی خلاص شو.

(رندی و ناداشتی به روز رستاخیر را؛ برای روز رستاخیر رند بودن و چیزی نداشتن بهتر است.)

### ۲۸- مفهوم محوری تست: برای رسیدن به حقیقت باید از دنیا بریدی. (مفهوم ۲۷)

معنای بیت دوم: همه خلاص و رهایی خود را از زندان می‌خواهند، اما من نه؛ زیرا محبوب من با من در حبس است و کجا بهتر از این‌جا (اشاره دارد به داستان حبس شدن حضرت یوسف در زندان عزیز مصر و دلبستگی یکی از زندانیان به او) ← **گزینه‌ی دوم**

### ۲۹- مفهوم محوری تست: در دل عارف فقط عشق خداست. (مفهوم ۲۸)

مفهوم بیت دوم: عظمتِ شور و هیجان عشق ← **گزینه‌ی دوم**

معنای بیت چهارم: وقتی که خیال دوست در دل ما صورت می‌بندد، دیگر هر چیزی را که در دل ما متصور شود، مانند بت می‌شکنیم و از میان می‌بریم.

۳۰- اگرچه بیت اول نیز به مفهوم فناء فی الله اشاره دارد، اما تأکید آن بر این است که در مسیر عشق باید خاموش و بی‌ادعا بود ← انتخاب **گزینه‌ی اول** نشانه‌ی دقت و اعتماد به نفس شماست!

### ۳۱- مفهوم محوری تست: تو خود حجاب خودی (مفهوم ۳۱)

مفهوم بیت چهارم: زبان نگاه (مفهوم ۴۵ ادبیات عاشقانه) ← **گزینه‌ی چهارم** (در گذشته، به‌جای «چیزی را ترک گفتن» اصطلاح «به ترک چیزی گفتن» رایج بوده است؛ مثلاً در بیت سوم، به ترک خودگویی = خود را ترک گویی)



۳۲- مفهوم محوری تست: یک گام بر سر خود و گام دیگر در بر خدا (مفهوم ۳۱)

مفهوم بیت چهارم: خدا در کنار ماست (مفهوم ۳) ← آفرین بر شما به خاطر انتخاب گزینه‌ی چهارم!  
(عیسی به چرخ سود سر<sup>۱</sup> از پشت پا زدن: عیسی به خاطر پشت پا زدن به دنیا به اوج آسمان رسید.)

۳۳- مفهوم محوری تست: بمیرید پیش از آن که میرانده شوید. (مفهوم ۳۰)

معنای بیت اول: لطف تو زندگی‌بخش و خشم تو کشنده است ← گزینه‌ی اول

۳۴- مفهوم محوری تست: رازداری عارفانه (مفهوم ۳۲)

معنای بیت چهارم: («زان» در ابتدای مصراع دوم به چه معناست؟) رشته‌ی سخن من با جهان راز (عالم غیب) در ارتباط است؛ به همین خاطر سخن مرا از رازهای غیبی بهره‌مند می‌کنند (در سخنانم رازهای غیبی بیان می‌شود). ← گزینه‌ی چهارم

۳۵- مفهوم محوری تست: بی‌توجهی به بهشت (مفهوم ۳۴)

در بیت سوم شاعر، هم بهشت را می‌خواهد هم جمال دوست را؛ پس به بهشت چندان بی‌توجه هم نیست ← انتخاب گزینه‌ی سوم نشانه‌ی دقت شماس!

۳۶- مفهوم محوری تست: نه دنیا نه آخرت، فقط خدا (مفهوم ۳۵)

معنای بیت اول: وجود من که به کوچکی قطره‌ای است آرزو دارد که دریایی را در خود جای دهد؛ هیئات که این، آرزویی ناممکن و بیهوده است ← گزینه‌ی اول  
معنای بیت دوم: فکر دنیا و آخرت حتی در گوشه‌ی ذهن ما هم جای ندارد؛ زیرا مشغول بودن به روی زیبای تو ما را از هر دو جهان آزاد کرده است.

(در بیت چهارم هم شاعر، جهان مادی و اخروی را فدای یار و محبوب خود کرده است.)

۳۷- چه مفهوم مشترکی بین بیت دوم و دو بیت دیگر این تست می‌شود پیدا کرد؟

مفهوم محوری تست: امید به لطف و یاری خدا

مفهوم بیت چهارم: خوش‌باشی و بسامان کردن اوضاع (مفهوم‌های ۴۰ و ۴۸) ← آفرین بر شما که بر پایه‌ی برداشت و دریافت خودتان گزینه‌ی چهارم را انتخاب کرده‌اید!

۳۸- معنای عبارت صورت سؤال: مردانگی و بلندمندی آن است که از بند جهان مادی آزاد باشی و خودت را متعلق به این دنیا ندانی و به هر جلوه و جنبه‌ای از این دنیا که رسیدی باید متوجه این موضوع باشی که آن وضعیت برایت پایدار نخواهد ماند و وضعیت دیگری پیش خواهد آمد (یا به دنیای دیگری خواهی رفت =

۱- به چرخ سود سر: سر به چرخ سود (سایید)، سرش به اوج آسمان رسید.



خواهی مرد). با داشتن چنین بینشی هرگز غم این روزگار را نخواهی خورد.

**مفهوم محوری تست: وارستگی و خوش‌باشی (مفهوم‌های ۲۶ و ۴۰)**

مفهوم بیت چهارم: امیدواری (مفهوم ۲۴ ادبیات عاشقانه) ← **گزینه‌ی چهارم**

**۳۹- مفهوم محوری تست: توجه به بی‌اعتباری وجود انسان (مفهوم ۴۲)**

معنای بیت اول: اگر ژرف‌بینانه به زمین نگاه کنی، می‌بینی که خاک زمین چیزی نیست جز چشم و روی و قامت زیبای انسان‌های درگذشته و خاک شده.

معنای بیت دوم: ای کاش پس از هزاران سال خفتن در زیر خاک (پس از مردن) انسان‌ها هم می‌توانستند مانند گیاهان دوباره زنده شوند و سر از خاک برآورند ← **انتخاب گزینه‌ی دوم** گواه درک و بینش ادبی شماس است.

(و اما) معنای بیت چهارم: ای نازنین خوب‌روی من، گرد و غبار چهره‌ات را با احترام پاک کن، زیرا چه بسا که این گرد و غبار از خاک وجود نازنین دیگری همچون خودت برخاسته باشد؛ یعنی دریغا که روزگار از نازنینان و خوب‌رویان چیزی جز گرد و غبار برجای نمی‌گذارد. (من تا بایی که می‌توانستم به شما فرصت دارم که فوراً آن به معنای این بیت برسید تا من شما را از لذت کشف آن محروم نکرده باشم؛ امیدوارم که همین‌طور باشد!)

**۴۰- مفهوم محوری تست: دل‌بستگی به زادگاه و ایران (مفهوم ۴۳)**

معنای بیت اول: نمی‌دانم چرا سیل حوادث ناگوار دنیا- که می‌تواند کوه را ریشه‌کن کند- ما را ریشه‌کن نمی‌کند و نمی‌تواند کاری کند که از این دنیای پیرآفت و پرآشوب دل برکنیم. (دل‌کنند از دنیا)

در بیت‌های دوم و سوم، شاعر از وطن خود گریزان است و می‌گوید که نباید به دیوار وطن تکیه کرد و یوسف وجود خود را در اختیار عزیزان و حاکمان ایران قرار داد زیرا آن‌ها متقلب‌اند و به شاعران و هنرمندان بها نمی‌دهند.<sup>۱</sup>

اما در بیت چهارم، شاعر خاک وطن را سرمه و مایه‌ی بینایی چشم می‌داند؛ به‌ویژه برای آنانی که دور از وطن و در دیار غربت به سر می‌برند.<sup>۲</sup> ← **انتخاب گزینه‌ی چهارم** نشانه‌ی درک ادبی بالای شماس است، آفرین!

**۴۱- مفهوم محوری تست: گله از بخت بد (مفهوم ۴۴)**

معنای بیت دوم: کبر و غرورت باعث شد که آرزوی هیچ‌کسی را برآورده نکنی و با هیچ‌کس یار نباشی؛ اما تو

۱- این دو بیت از صائب تبریزی است که به دلیل خشک‌مذهبی‌های رباکارانه‌ی دوران صفوی که جز شعرِ صددرصد مذهبی (مرثیه و تعزیه) همه‌ی اقسام دیگر شعر را مکروه و مردود می‌دانستند و برای شاعران بزرگی مانند صائب تبریزی ارجح و اعتباری قائل نبودند، از ایران دل می‌کند و به هندوستان پناه می‌برد و اتفاقاً در آن‌جا بسیار محترم و محبوب زندگی می‌کند؛ همین است که خاک هندوستان را سرمه‌ی چشم خود می‌داند! (واقعاً که بر سر کشور ما چه‌ها که نیامده است!)

۲- این شعر از رهی معیری است و می‌دانیم که میهن‌پرستی و عشق به آب و خاک از دوران قاجاریه به بعد در میان مردم ما بسیار گسترش یافته است.



می‌خواهی همه‌ی این‌ها را به گردن بخت و اقبال بد بیندازی ← گزینه‌ی دوم

#### ۴۲- مفهوم محوری تست: چیرگی نابخردان (مفهوم ۴۶)

اما در بیت اول، شاعر می‌گوید که من مورد خشم و اهانت مردم نادان واقع می‌شوم زیرا مانند آن‌ها نادان نیستم و این نشانه‌ی جنگ و دشمنی افراد نادان با افراد داناست نه لزوماً چیرگی و تسلط نابخردان ← انتخاب گزینه‌ی اول نشانه‌ی آن است که با ذهن خسته تست نمی‌زنید! (با فستگی ذهنی تست زدن هیچ فایده‌ای ندارد؛ فقط رفع تکلیف است؛ من هم که هیچ تکلیفی برای شما تعیین نکرده‌ام؛ پس لطفاً اگر فسته‌اید، کمی استراحت کنید، من و این تست‌ها منتظر تان فوایم ماندا)

معنای بیت چهارم: انسان‌های پست و نالایق صدرنشین و صاحب‌قدراند و برای انسان‌های دانشمند و شایسته - به‌خاطر رسم و راهی غلط - امکان ورود به دایره‌ی قدرت وجود ندارد.

#### ۴۳- مفهوم محوری تست: ناسازگاری روزگار با اهل هنر و دانش (مفهوم ۴۵)

معنای بیت سوم: انسان هنرمند با سختی و بدبختی زندگی نخواهد کرد (نژید: زندگی نمی‌کند) و اگر هم چنین زندگی کند مدت کوتاهی بیش‌تر به درازا نخواهد کشید.<sup>۱</sup> ← گزینه‌ی سوم

#### ۴۴- مفهوم محوری تست: وجود خدا آشکار است اما با عقل نمی‌توان او را دید. (مفهوم ۴)

در بیت اول، چشم خرد توان نگاه کردن به چهره‌ی تابناک خدا را ندارد؛ در بیت دوم، چشمان فیلسوف دوبین و لوچ است به همین خاطر جهان و آفریننده‌ی جهان را جدا از هم می‌بیند و نمی‌تواند به وحدت وجود پی‌برد؛ در بیت سوم هم عقل باعث گمراهی و سرگشتگی است.

معنای بیت چهارم: تو به اشتباه می‌پنداری که جهان قائم به ذات خود است؛ یعنی جهان هستی، نظام مستقلی نیست که خودش به‌وجود بیاید و خود اداره‌ی خود را برعهده داشته‌باشد. ← گزینه‌ی چهارم

#### ۴۵- مفهوم محوری تست: جلوه‌ی خدا در پدیده‌ها (مفهوم ۱۵)

معنای بیت اول: هیچ چیزی به زیبایی چهره‌ی محبوب من نیست، حتی خورشید و ماه؛ بنابراین در برابر چهره‌ی او آینه‌ها گذاشتم تا آن زیبایی بی‌همتا را بیش‌تر سازم. ← گزینه‌ی اول

#### ۴۶- مفهوم محوری تست: عاشق آگاه از اسرار عشق، از خود بی‌خود است. (مفهوم ۳۲)

مفهوم گزینه‌ی سوم: جان‌فشانی عاشق (مفهوم ۳۵ ادبیات عاشقانه) ← گزینه‌ی سوم

#### ۴۷- مفهوم محوری تست: وحدت وجود (مفهوم ۸)

معنا و مفهوم بیت اول: بر دنیا تکیه مکن زیرا به سرعت نیست و نابود خواهی شد؛ مانند موج همیشه در حرکت و تکاپو باش و سعی کن خود را از دست دنیا رها کنی ← گزینه‌ی اول

۱- مانند این جمله‌ی معروف سعدی‌ست: هنرمند هر جا رود، قدر بیند و بر صدر نشیند. (به جایگاه والایی می‌رسد.)





معنای بیت دوم: در چشم ماست که موج و حباب و قطره و دریا جدا از هم به نظر می‌آید اما در چشم عارف همه‌ی آن‌ها یک وجود واحدند و چیزی جز آب نیستند (ذات و جوهر تمام جهان یک چیز است).  
شبهه همین مضمون و تصویر را در بیت‌های سوم و چهارم هم می‌بینیم.

#### ۴۸- مفهوم محوری تست: از زیبایی انسان به زیبایی خدا رسیدن (مفهوم ۱۲)

معنای بیت اول: همه از شراب ساقی، مست می‌شوند و من از دیدن روی ساقی<sup>۱</sup> (مستی عشق، مفهوم ۴ ادبیات عاشقانه) ← آفرین به شما به خاطر انتخاب گزینه‌ی اول!

#### ۴۹- مفهوم محوری تست: عشق در سرشت انسان است. (مفهوم ۱۴)

این مفهوم در بیت‌های ۱، ۳ و ۴ دیده می‌شود اما ماجرای گزینه‌ی دوم کاملاً متفاوت است و اشاره دارد به یک سنت دیرین ایرانی که بر پایه‌ی اعتقادات مذهبی قبل از اسلام، ته‌مانده‌ی جام شراب را بر خاک می‌افشانند (زیرا شراب از خاک برآمده است و باید به خاک بازگردد)؛ در کتاب درسی‌تان نیز بیتی با همین اشاره آمده است:  
یک کاسه‌ی زهر است که مرگش خوانند / خوش درکش و جرعه بر جهان ریز و برو  
شاه ابواسحاق

#### ۵۰- مفهوم محوری تست: ابدی بودن عشق و تداوم عشق حتی پس از مرگ (مفهوم ۲۰)

معنای بیت اول: مستی عشق تو از سرم بیرون نمی‌رود مگر وقتی که بمیرم و وجودم خاک شود (تنها راه رهایی از عشق مرگ است، مفهوم ۷ ادبیات عاشقانه) ← گزینه‌ی اول  
در بیت‌های سوم و چهارم، گرد و غبار برخاسته از خاک عاشق، همچنان ذوق رسیدن به یار و نشستن بر دامان او را دارد!

#### ۵۱- مفهوم محوری تست: رانده شدن انسان از نزد خدا و میل به بازگشت (مفهوم ۱۹)

معنای بیت سوم: موهای نرم و نازک بناگوش تو (خط سبز چهره‌ی تو) برای من مانند مهرگیاه<sup>۲</sup> جادویی و جذاب است و به این خاطر ما باغ سرسبز بهشت را رها کرده‌ایم و به سوی زمین روانه شده‌ایم تا به تو برسیم ای یار زیبا! می‌بینیم که در این‌جا شاعر به میل خود بهشت را گذاشته و به سوی زمین رهسپار شده است ← اگر دانسته و حساب شده گزینه‌ی سوم را انتخاب کرده‌اید، برای خودتان یک پا ادیب هستید و خبر ندارید!

#### ۵۲- مفهوم محوری تست: عشق مایه‌ی آفرینش انسان و جهان شد. (مفهوم ۱۶)

معنای بیت دوم: عشق بدون به کار گرفتن وسیله‌ای همه چیز را از نیستی به هستی تبدیل کرد. («بود» و «نبود» مصدر کوتاه هستند به معنی هستی و نیستی).

۱- بین «ساقی» و «مست» درنگ می‌آید یا کسره؟

۲- مهرگیاه: گیاهی که شکل ریشه‌ی آن شبیه کالبد انسان است و اعتقاد دارند اگر کسی آن را با خود به همراه داشته باشد می‌تواند مهر و محبت دیگران را به سوی خود جلب کند.

معنای بیت چهارم: خدا عظمت عشق را در وجود انسان متجلی کرد و فرشته‌ها را به سجده بر انسان واداشت. (نگفته که عشق مایه‌ی آفرینش انسان است) ← آفرین بر شما که گزینه‌ی چهارم انتخاب شماست!

۵۳- معنای بیت چهارم: ای دوست، توبه کردن از خوردن شراب و دوری جستن از لعل لب یار، حرفی است که اصلاً مورد قبول و پذیرش عقل نیست (عاقلانه نیست).

می‌بینیم که در این جا عقل هم به نفع عشق و مستی رأی داده‌است ← گزینه‌ی چهارم (در بیت دوم، «بیکارها» همان عاقلان یا زاهدان هستند که بر عاشقان و مستی آن‌ها خرده می‌گیرند).

۵۴- مفهوم محوری تست: ارزش دل شکسته (مفهوم ۲۴)

معنای دوبیتی اول: دل من مانند مرغ پاشکسته و کشتی طوفان‌زده‌ای است (درمانده و مجروح است) همه از من می‌خواهند که نغمه‌ای خوش برای آن‌ها سرکنم، درحالی‌که وجود من ویران و خراب است و از آن صدایی برنمی‌آید.<sup>۱</sup> ← گزینه‌ی اول

جای داشتن خدا در دل‌های شکسته، موضوع اصلی سه رباعی بعدی<sup>۲</sup> است.

۵۵- معنای عبارت صورت سؤال: هرکس برای به‌دست آوردن مقبولیت و محبوبیت در میان مردم، از خواسته‌های دنیایی‌اش صرف‌نظر کند، خواسته‌های حلال (کام‌های دنیایی) را رها کرده‌است و به کارهای حرام (یعنی همان ریاکاری و دوری از اخلاص) روی آورده‌است.

مفهوم محوری تست: دوری از زهد و ریایی (مفهوم ۲۵)

معنای بیت اول: به مردم توصیه می‌کنند که باید از دنیا دل‌کند اما خودشان پنهانی به کسب مال و منال مشغولند (وضع این‌ها دیگر خیلی خراب است، این‌ها کلاه‌بردار و شیاداند). ← گزینه‌ی اول

۵۶- مفهوم محوری تست: در هر ذره‌ای عظمتی نهفته است. (مفهوم ۷)

معنای بیت آ: همین شور و اشتیاق (یا آتش خشم) اندک ما، می‌تواند روزی به عظمتی تبدیل شود.

معنای بیت ت: ما در برابر تو کوچک‌تر و خردتر از آنی هستیم که می‌پنداری.

پس این دو مورد با مفهوم بیت صورت سؤال هم‌خوانی چندانی ندارند ← گزینه‌ی چهارم

۵۷- مفهوم بیت صورت سؤال: رازداری عارفانه (مفهوم ۳۲)

خب حالا مفهوم کدام بیت در تقابل و تضاد با این بیت است؟ بله، گزینه‌ی سوم.

معنای بیت چهارم: هیچ‌کسی تو را نمی‌بیند تا تو را تصویر کند. اگر هم کسی بتواند تو را ببیند، از خود بی‌خود می‌شود (قلم از دستش می‌افتد) و دیگر توان به تصویر کشیدن تو را ندارد.

۱- این دوبیتی از باباطاهر است.

۲- این رباعی‌ها منسوب به ابوسعید ابوالخیر است.



۵۸- مفهوم محوری تست: از خود بی خود شدن و رازداری عارفانه (مفهوم ۳۲)  
مفهوم بیت اول: تعلق و دل بستگی به دنیا، در مذهب عارفان کفر به حساب می آید و با وجود آن کسی به حریم خدا راه پیدا نمی کند ← آفرین بر شما که گزینه‌ی اول را انتخاب کرده‌اید!

۵۹- مفهوم محوری تست: والامقامی درویشان (مفهوم ۳۶)  
معنا و مفهوم بیت دوم: خانقاه و محل عبادت صوفیانه‌ی من، کنج می‌کده است و دعای سحرگاه من، دعا به حال پیر باده فروش. (مستی و عشق مذهب من است.) ← گزینه‌ی دوم

۶۰- مفهوم محوری تست: نیاز به راهنما (مفهوم ۳۸)  
مفهوم بیت سوم: اختیار عارف در دست خداست. (مفهوم ۱۰) ← گزینه‌ی سوم  
(«عنقا» همان سیمرغ است و «مرغ سلیمان» همان هدهد که در داستان «منطق الطیر» راهنمای پرنندگان دیگر در مسیر رسیدن به کوه قاف و منزلگاه سیمرغ بوده است.)

۶۱- مفهوم محوری تست: مردم‌گریزی (مفهوم ۴۷) ← گزینه‌ی اول  
در گزینه‌ی سوم، شاعر از مردم‌گریزان است اما نه به خاطر نامردمی و آزارهای آن‌ها بلکه در جهت دل‌کندن از دنیا و پیوستن به خدا. در گزینه‌ی چهارم نیز عشق معشوق خوش‌اندامی باعث شده است که شاعر سر به کوه و بیابان بگذارد. مفهوم بیت دوم هم که در نقطه‌ی مقابل مفهوم بیت صورت سؤال است.

۶۲- مفهوم محوری تست: بسامان کردن اوضاع (مفهوم ۴۸)  
مفهوم بیت چهارم: ساختن و مدارا کردن با جهان ناسازگار ← گزینه‌ی چهارم  
(راستی، «جهانِ جهان» یعنی چه؟ «جهان» دوم صفت است؛ کمی فکر کنید.)<sup>۱</sup>

۶۳- مفهوم محوری تست: دل‌کندن از دنیا و خوش‌باشی (مفهوم‌های ۲۷ و ۴۰) ← بیت اول  
معنای بیت چهارم: خوشبختی آن است که بدون زحمت و مشقت حاصل شود (خودش در خانه‌ی آدم را بزند) و گرنه با سعی و تلاش و مشقت حتی به دست آوردن بهشت هم چندان دل‌چسب نیست!

۶۴- مفهوم محوری تست: برتری عشق بر عقل (مفهوم ۲۱)  
اما گزینه‌ی سوم به سرگشتگی همیشگی دل اشاره دارد.

۶۵- برخی از عارفان- مانند گروهی از زاهدان- بریدن از مردم و خلوت‌گزینی و رهبانیت<sup>۲</sup> را شیوه‌ی زندگی خود ساخته بودند، برخلاف عارفان بزرگی همچون حلاج، ابوسعید ابوالخیر، عطار و مولوی که سعی می‌کردند

۱- پاسخ: جهانِ جهان: دنیای جهنده و زودگذر («جهان» دوم صفت فاعلی از مصدر «جهیدن» است.)

۲- رُهبانیت: مانند راهبان از مردم و جامعه و امکانات آن بریدن



در میان مردم باشند اما از یاد خدا غافل نگردند.

**مفهوم محوری تست: دوری از رهبانیت و بریدن از مردم**

مفهوم بیت اول: دل‌کندن از خواهش‌های نفسانی و مسایل مادی

معنای بیت دوم: عزلت و گوشه‌گیری مرا از دست این دنیای غم‌انگیز و خواسته‌های نفسانی (دهن شیر) نجات داد.

معنای بیت چهارم: مانند روح که در کنار جسم است اما از آن جدا است، تو هم باید در میان مردم باشی اما

در آن‌ها حل نشوی و دلت با خدا باشد ← **گزینه‌ی چهارم**

**۶۶- مفهوم محوری تست: دل‌ن بستن به دنیا، غم دنیا را نخوردن** (نزدیک به مفهوم «خوش باشی»، ۴۰)

مفهوم بیت اول: سفارش به صبوری بر غم و رنج و تحمل آن‌ها ← انتخاب **گزینه‌ی اول** نشانه‌ی درک ادبی شماست!

**۶۷- مفهوم محوری تست: توجه نکردن به ظاهر عبادت و داشتن اخلاص** (نزدیک به مفهوم دوری از زهد

ریایی، ۲۵)

معنا و مفهوم بیت اول: در عبادت خلوص نیت و پاکی دل مهم است نه ظاهر مذهبی (جای مهر بر پیشانی).

مفهوم بیت دوم: برای پرستش واقعی پروردگار باید از دو عالم چشم پوشید و هر تعلقی را ترک کرد.

معنای بیت سوم: اگر عبادتت از نظر لفظی و ظاهری اشتباه اما نیت و حرف دلت درست و خالصانه باشد، آن

عبادت مورد قبول خداست.

معنای بیت چهارم: خداوند می‌گوید: ما به لفظ و ظاهر توجه نداریم بلکه باطن و حال درونی انسان‌ها مورد

توجه ماست.

آفرین بر شما که **گزینه‌ی دوم** را انتخاب کرده‌اید!

**۶۸-** و این گوهر چه می‌تواند باشد که تنها در وجود خدا یا انسان یافت می‌شود؟ بله، گوهر عشق

**مفهوم محوری تست: عشق تنها در وجود خدا و انسان هست.** (نزدیک به مفهوم «امانت الهی» ۱۵) ← **گزینه‌ی اول**

**۶۹- مفهوم محوری تست: از خدا خدا را خواستن** (مفهوم ۳۳)

مفهوم بیت سوم: عاشق در پی خواسته‌های خود نیست، مقام رضا (مفهوم‌های ۲۶ و ۳۱ ادبیات عاشقانه) ←

**گزینه‌ی سوم**

**۷۰- مفهوم محوری تست: نه دنیا نه آخرت، فقط خدا** (مفهوم ۳۵)

معنای بیت چهارم: هر که به ساغر و شراب روی آورد و مست عشق باشد دیگر نیازی به جام جم ندارد و

می‌تواند در خاک نیز رمزهای عالم را جست‌وجو کند و به رازهای نهانی پی‌برد.

توانستید به ۴۰ تست درست پاسخ دهید؟ پیش‌تر؟ آخرین، واقعاً فسته نباشید! دیگر چیزی به پایان کتاب و جمع‌بندی

کلی و یک نتیجه‌ی فوق‌نمانده است. (رفیق نیمه‌راه نباشیدها!!! ☺)

بخش سوم

# مفهوم های رایج در ادبیات تعلیمی

شعر راهی ست برای بیان زیباتر احساسات. شاعران از زبان و توانایی های نهفته در آن بهره می گیرند و احساسات و عواطف خود را بسیار رنگین تر از دیگران بیان می کنند. زبان در نزد آنها همچون جادویی ست که گاهی با آن خواننده را سحر می کنند و به عمق وجود او نفوذ می نمایند. اما گاهی پیش می آید که شاعران و ادیبان از شعر و ادبیات نه برای بیان احساسات که برای آموزاندن مطالبی که به نظرشان سودمند و مفید می آید، بهره می گیرند. این جاست که نوعی خاص از شعر با نام «ادبیات تعلیمی» مطرح می شود که محور اصلی آن اخلاق، مذهب، عرفان و فلسفه است. از آنجا که موضوعات این نوع ادبی بسیار گسترده و پرشمار است، ما در این بخش فقط با مفهوم هایی که ردپایی از آنها در کتاب های درسی تان دیده می شود، آشنا خواهیم شد.

## ۱- آشتی جویی و مدارا

کلمه محبت و دوستی بسیار کارسازتر است تا جنگ و دشمنی. اصلاً دنیا ارزش آن را ندارد که به خاطرش با دیگران به جنگ برخیزیم.

- C آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است / با دوستان مروّت با دشمنان مدارا  
C همی تا برآید به تدبیر کار / مدارای دشمن به از کارزار  
معنای بیت: تا وقتی که می توان با تدبیر و چاره گیری به نتیجه رسید، بهتر است با دشمن مدارا کرد و با او وارد جنگ نشد.

حافظ

سعدی



- چو کاری برآید به لطف و خوشی / چه حاجت به تندى و گردن‌کشی  
سعدى
- به نرمی ز دشمن توان کرد دوست / چو با دوست سختی کنی دشمن اوست  
سعدى
- معنای بیت: با مدارا و ملایمت می‌شود دشمن را به دوست تبدیل کرد اما اگر بر دوستانت سخت بگیری و با آنها تندى کنی، به دشمن تبدیل خواهند شد.
- دنیا نه متاعیست که ارزد به نزاعی / با خصم مدارا کن و با دوست مواسا<sup>۱</sup>  
جامی
- چه کند سیل گران‌سنگ به همواری دشت؟ / خاک در دیده‌ی دشمن به مدارا زده‌ایم  
صائب تبریزی
- معنای بیت: سیل عظیم و ویرانگر وقتی به دشت هموار می‌رسد، هیچ‌کاری از دستش برنمی‌آید - زیرا دشت در برابر او، به مقابله و مقاومت نمی‌پردازد - ما هم با مدارا و ملایمت دشمنان خود را ناکار کرده‌ایم.
- گر از تحمل من خصم شد زبون چه عجب؟ / فلک حریف زبردستی مدارا نیست  
صائب
- پس حتی آسمان هم نمی‌تواند کسی را که اهل مدارا است، شکست دهد و نابود کند.
- ایمن ز دشمنیم که با دشمنیم دوست / بنیان زندگی به مدارا گذاشتیم  
رهی معیری
- دلم خانه‌ی مهر یار است و بس / از آن، می‌نگنجد در آن کین کس  
سعدى
- معنای بیت: دل من فقط جای عشق خداوند است به همین دلیل دیگر در آن جایی برای کینه و دشمنی با انسان‌ها وجود ندارد!

## ۲- بدی را با خوبی پاسخ دادن

کله کسی که با بدان به بدی رفتار می‌کند، تفاوت چندانی با آنها ندارد. انسان خوب نباید حتی در رویارویی با انسان‌های بد، راه و رسم خود را کنار بگذارد و به بدی روی بیاورد. این شیوه معمولاً باعث می‌شود که انسان‌های بدکار نیز شرم‌منده شوند و از بدی کردن دست‌بکشند.

- احتمالاً از کتاب ادبیات سال دوم (انتهای فصل سوم) به یاد دارید که حضرت عیسی در واکنش به شخصی که با او «آغاز عربده و سفاهت نهاد» جز به لطف و ملایمت سخنی نگفت، با این توجیه که:
- «از او آن صفت می‌زاید و از من این صورت می‌آید. من از وی در غضب نمی‌شوم و او از من صاحب ادب می‌شود.»  
اخلاق محسنی
- گرت طبع من آمد ناسزاوار / تو خوی نیک خویش از دست مگداز  
سعدى



- ( چون درشتی می‌کند دشمن، تو نرمی پیشه کن / نرمی از دل کینه‌ها بیرون یکایک می‌کند فیض کاشانی
- ( نکویی کن به آن کاو با تو بد کرد / کز آن بد، رخنه در اقبال خود کرد جامی
- پس هرکه بدی کند بخت و اقبال خود را سیاه می‌کند و در واقع به خودش آسیب می‌رساند؛ بنابراین ما نباید جواب بدی را با بدی بدهیم.
- ( به دشمن دوست شو زان سان که هرگز / به تیغ دشمنی نخراشدت پوست جامی
- ( هرکه بخراشدت جگر به جفا / همچو کان کریم زر بخشش ابن یمن
- معنای بیت:** مانند معدن طلا باش زیرا او به کسی که در هم می‌کوبدش و از هم می‌شکافدش (کاشفان معدن، معدنچی‌ها) طلا می‌بخشد!
- ( کم مباش از درخت سایه فکن / هرکه سنگت زند ثمر بخشش ابن یمن
- ( از صدف یاد دار نکته‌ی حلم / هرکه بُرد سرت گهر بخشش<sup>۱</sup> ابن یمن
- می‌توانید بیت زیر را معنا کنید؟
- ( برنمی‌آید درشتی از ملایم‌طینتان / می‌شکافد نرمی مغز استخوان پسته را<sup>۲</sup> صائب

### ۳- لطف و خشم، هریک به جای خود

گاهی هم شاعران به ما توصیه می‌کنند که بیش از حد ملایمت و نرمی به خرج ندهیم و در مواقع لزوم، خشم و خشونت را نیز چاشنی کار خود سازیم تا دشمنان و بداندیشان گستاخ‌تر نشوند.

- ( با بدان بد باش و با نیکان نکو / جای گل، گل باش و جای خار، خار سعدی
- ( بگفتا نیک‌مردی کن، نه چندان / که گردد خیره<sup>۳</sup> گرگ تیزدندان سعدی
- ( درشتی و نرمی به هم‌در به است / چو رگ‌زن که جراح و مرهم‌نه است سعدی
- معنای بیت:** گاهی باید ملایمت به خرج داد و گاه تندی و خشونت (هر دو به کار می‌آید)؛ مانند کسی که حجامت می‌کند: هم رگ را می‌برد، هم بر آن مرهم می‌گذارد.

۱- صدف را می‌برند و می‌شکافند تا به مروارید درون آن دست یابند.

۲- معنای بیت: از انسان‌های ملایم‌طبع و اهل مدارا، درشتی و خشونت برنمی‌آید؛ اما با همان مدارا از پس همه چیز و همه کس برمی‌آیند؛ مانند مغز پسته که با تمام نرمی، عاقبت پوسته‌ی سخت دور خود را از هم می‌شکافد.

۳- گردد خیره: گستاخ شود



- وقتی<sup>۱</sup> به لطف گوی و مدارا و مردمی / باشد که در کمند قبول آوری دلی  
 ○ وقتی به قهر گوی که صد کوزه‌ی نبات / گه‌گه چنان به کار نیاید که حنظلی<sup>۲</sup>  
 ○ چو کارت به نرمی نگرود نکو / درشتی کن آن‌گاه و پس رزم جو  
 درآمیختن لطف و خشم (رحمت و صولت) از مضمون‌های مورد توجه شاعر در شعر «در سایه‌سار  
 نخل ولایت» (کتاب ادبیات دوم دبیرستان) بوده است؛ نمونه:  
 ○ از آن دهان که هرای شیر می‌خروشید / کلمات کودکانه تراوید

سعدی

فردوسی

موسوی گرمارودی

#### ۴- با بدان بدبودن

گاهی هم شاعران به ما سفارش می‌کنند که با بدکاران و ستمگران بی‌هیچ بخشش و گذشتی مقابله کنیم تا آن‌ها بیش از این بدی نکنند. اصلاً لطف و خوبی کردن با بدکاران و ستمگران مساوی است با ستم کردن بر مردم بی‌گناه.

- ترحم بر پلنگ تیزدندان / ستمکاری بود بر گوسپندان  
 ○ ندانست آن‌که رحمت کرد بر مار / که آن ظلم است بر فرزند آدم  
 معنای بیت: کسی که ماری را می‌بیند و نمی‌کشد، درواقع به انسان‌ها ظلم می‌کند؛ زیرا چه‌بسا که آن مار در آینده انسانی را بکشد.  
 ○ هرکه را دشمن پیش است، گر نکشد، دشمن خویش است.  
 ○ که چون بچه‌ی شیر نر پروری / چو دندان کند تیز، کیفر بری  
 ○ یکی بچه‌ی گرگ می‌پرورید / چو پرورده شد، خواجه از هم درید!  
 ○ مکن به جای بدان نیک، از آن که ظلم بود / که نیک را به غلط جز به جای او بنهی  
 معنای بیت: بدان را از خوبی و لطف برخوردار نکن زیرا این ظلم است که نیکی را در جایی که شایسته نیست، صرف کنی.  
 ○ چو با سفله گویی به لطف و خوشی / فزون گرددش کبر و گردن‌کشی

سعدی

سعدی

سعدی

فردوسی

سعدی

ناصرخسرو

سعدی

۱- وقتی: زمانی، گاهی

۲- حنظل: میوه‌ای تلخ که مصرف دارویی داشته‌است.





- C بگفتیم درباب احسان بسی / ولیکن نه شرط است با هر کسی<sup>۱</sup>
- C بخور مردم آزار را خون و مال / که از مرغ بد، کنده به پر و بال
- C میخشای بر هر کجا ظالمی ست / که رحمت بر او جور بر عالمی ست
- C جهان سوز را کشته بهتر چراغ / یکی به در آتش که خلقی به داغ
- C هر آن کس که بر دزد رحمت کند / به بازوی خود کاروان می زند
- C جفاییشان را بده سر به باد / ستم بر ستم‌پیشه، عدل است و داد
- سعدی
- (خُب، در کدام بیت‌ها «به» به معنای «بهتر» است؟<sup>۲</sup> در کدام بیت «را»ی جانشین کسره دیده می‌شود؟<sup>۳</sup>
- واژه‌ی مرگب در کدام بیت وجود دارد؟<sup>۴</sup>)

## ۵- در نگویش ستمگری

✍ در کنار خیل بسیار شاعران چاپلوس و درباری که حتی ایلخانان و غارتگران مغول را نیز به دادپیشگی و مردم‌داری ستایش می‌کردند، شاعران آزاداندیش و آزاده‌ای نیز در تاریخ ادبیات ما بوده‌اند که به سرزنش حاکمان ستمگر پرداخته‌اند و آنان را از عاقبت کارشان بیم داده‌اند.

- C قلم درکش آیین بیداد را / کفایت کن از خلق فریاد را
- معنای بیت: این آیین ستمگری را لغو کن و آزرده مردم را تمام کن.
- C از رعیت شهی که مایه ربود / بی دیوار کند و بام اندود
- سنایی
- C معنای بیت: پادشاهی که اموال مردم را از چنگشان درمی‌آورد و به نفع خود مصادره می‌کند، به کسی می‌ماند که پی دیوار خانه‌اش را می‌کند تا از خاک آن برای آب‌بندی سقف خانه استفاده کند (تیشه به ریشه‌ی خود می‌زند. برای مقداری ثروت بیش‌تر، پایه‌های حکومت خود را سست می‌کند).

۱- ولی درست نیست که با هر کسی احسان کنی.

۲- (این سؤال‌ها تنها برای این است که فودتان فکر کنید و مطالب گذشته برایتان دوره شود، پس لطفاً فکر نکرده پاسخ‌ها را نفوانید و وقتتان را تلف نکنید! ممنونم!) پاسخ: بیت‌های دوم و چهارم

معنای بیت دوم: باید اموال فرد مردم‌آزار را تصرف کرد و خون او را بر زمین ریخت، هم‌چنان‌که بهتر است پر و بال پرنده‌ی آسیب‌رسان کنده باشد.

۳- پاسخ: بخور مردم‌آزار را خون و مال = خون و مال مردم‌آزار را بخور (به مال و جان او رحم نکن)؛ جهان‌سوز را کشته بهتر چراغ = چراغ جهان‌سوز کشته بهتر (چراغ کسی که می‌خواهد جهان را به آتش بکشد، همان بهتر که خاموش و بدون آتش باشد).

۴- پاسخ: در بیت‌های دوم (مردم‌آزار)، چهارم (جهان‌سوز) و بیت آخر (جفاییشه و ستم‌پیشه)



- رعیت چو بیخند<sup>۱</sup> و سلطان درخت / درخت ای پسر باشد از بیخ سخت<sup>۲</sup>
- مکن تا توانی دل خلق، ریش / وگر می‌کنی، می‌کنی بیخ خویش
- («مکن»، «می‌کنی» و «می‌کنی» را اعراب‌گذاری کنید.)<sup>۳</sup>
- درم به‌جور ستانان زر به زینت ده / بنای خانه کنانند و بام قصر اندای
- به عاقبت خیر آمد که مرد ظالم و ماند / به سیم‌سوختگان، زرنگار کرده سرای
- معنای بیت اول: کسانی که درهم و پول را به زور از دست مردم درمی‌آورند و خرج ظاهر و تزئینات خانه‌ی خود می‌کنند (حاکمان ستمگر تجمل‌پرست) مانند کسی هستند که پی‌خانه‌اش را ...
- معنای بیت دوم: («مرد» را چگونه خواندید؟) در نهایت چنین پادشاه ستمگری می‌میرد و کاخ پر نقش و نگار زران‌دود او به مال‌باختگان (سیم‌سوختگان = کسانی که پولشان نابود شده‌است) می‌رسد (مردم شورش می‌کنند و او را از تخت قدرت به زیر می‌کشند و می‌کشند و ثروتش را غارت می‌نمایند).
- و مَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانِ اللَّهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ: کسی که به بندگان خدا ستم کند علاوه بر بندگان، خدا نیز با او دشمن است.
- المَكُّ يُبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يُبْقَى مَعَ الظُّلْمِ: حکومت کفرآمیز می‌تواند پایدار بماند اما حکومت ستمگر نه<sup>۴</sup>.
- نرون مرد اما رم نمرده است.
- مفهوم شعر: ستمگر عاقبت از میان می‌رود و مردم به زندگی خود ادامه می‌دهند؛ به قول سعدی:
- خطا بین که بر دست ظالم برفت / جهان ماند و او با مظالم برفت<sup>۵</sup>

محمود درویش

## ۶- ستم‌ستیزی

کجایند ستم و بیداد را تحمل کرد. باید با آن به مبارزه برخاست و ریشه‌کنش کرد.

بهار

- بر کن ز بن این بنا که باید / از ریشه بنای ظلم برکند
- زین بی‌خردان سِفله، بستان / دادِ دل مردم خردمند

۱- بیخ: ریشه

۲- بین «بیخ» و «سخت» باید کسره بیاید یا درنگ؟

۳- پاسخ: مکن، می‌کنی، می‌کنی

۴- سختی معروف است که آن را به پیامبر اسلام (ص) نسبت می‌دهند.

۵- با مظالم برفت: به محکمه‌ی الهی رفت و حالا باید کیفر بیدادهایش را ببیند.

۶- سِفله: پست



گردن چه نهی به هر قفایی / راضی چه شوی به هر جفایی  
 به تو پناه می‌برم از این که مظلومی را در چنگال ستمکاران و ابگذارم و تا آن جا که قدرت و قوت دارم از حمایتش مضایقت نمایم.  
 نظامی  
 صفحه‌ی سجاده

با اهل ستم مجوش بهر احسان / وز یاری‌شان ستم به خلقی مرسان  
 آماده‌ی ظلم باش از یاری ظلم / از یاری تیغ زیر تیغ است فسان  
 با افضل کاشانی  
**معنای بیت‌ها:** با اهل ستم جوشیدن و به آن‌ها یاری رساندن تفاوتی با ستم کردن به مردم ندارد و کسی که به ظالم یاری می‌رساند، باید آماده‌ی این باشد که روزی ظلم ظالم دامن‌گیر او نیز بشود؛ هم‌چنان‌که سنگ چاقوتیزکن (فسان) چون به چاقو یاری می‌رساند، همیشه با چاقو خراشیده‌می‌شود و آسیب می‌بیند.

در بیت‌های زیر نیز «پروین اعتصامی» به زیبایی بر این موضوع تأکید می‌کند که باید ستمگران و مردم‌ستیزان را به مجازات رساند تا رسم بیداد و مردم‌آزاری برافتد:

درخت جور و ستم هیچ برگ و بار نداشت / اگر که دست مجازات می‌زدش تبری  
 به حکم ناحق هر سفله، خلق را نکشند / اگر ز قتل پدر پریشی کند پسری<sup>۱</sup>  
 سپهر پیر نمی‌دوخت جامه‌ی بیداد / اگر نبود ز صبر و سکوتش آستری<sup>۲</sup>  
 اگر که بدمنشی را کشند بر سر دار / به جای او نشیند به زور، از او بتری<sup>۳</sup>

## ۷- از خودگذشتگی و ایثار

گذشتن از جان یا خواسته‌های خود به خاطر زندگی یا خواسته‌های دیگران، از صفات برتر انسانی‌ست که آن را از خودگذشتگی یا ایثار می‌نامیم.

معاش اهل مروّت بدین نَسَق بوده است / که جان خود به مروّت نثار می‌کردند  
 به اتفاق ز بهر حیات یکدیگر / هلاک خویش همه اختیار می‌کردند  
 مجد خوانی  
 جامی  
 به سیم و زر جوانمردی توان کرد / خوش آن کس کاو جوانمردی به جان کرد  
**معنای بیت:** هر کسی می‌تواند دست به بخشش بگشاید و به نیازمندان سیم و زر (پول و ثروت) عطا کند؛ اما خوشا به‌حال آنانی که توانستند برای دیگران از جان و زندگی خود بگذرند!  
 جامی  
 به جان چون احتیاج یار بشناخت / حیات خود فدای جان او ساخت

۱- اگر که پسر به خاطر قتل پدرش، حاکمان را مورد سؤال قرار دهد.

۲- پس صبر و سکوت در برابر بیداد، زمینه‌ساز بروز و گسترش آن است.

۳- ازو بتری: یکی بدتر از او



- ماه روشنی‌اش را / در سراسر آسمان می‌پراکند / و لگه‌های سیاهش را برای خود نگه می‌دارد تاگور
- کسی زین میان گوی دولت ربود<sup>۱</sup> / که در بند آسایش خلق بود سعدی
- یا مراد خویش باید جست یا کام رفیقان / کار خود یک‌سو نه ار در بند کار دیگرانی<sup>۲</sup> اوحدی مراغه‌ای
- گزیند هر که سود دیگران را بر زیان خویش / به اندک مدتی صائب، زیانش سود می‌گردد<sup>۳</sup> صائب تبریزی
- ره رنج خود و آسایش خلق / به هنجار<sup>۴</sup> جوانمردان گرفتیم بهار

## ۸- ترجیح دیگران بر خود (غم‌خواری مردم)

کج یک پله پایین‌تر از «ایثار»، ترجیح دیگران بر خود است: در این جا لازم نیست به فکر خواسته‌های خود نباشیم؛ اما باید دیگران را مقدم بدانیم. باید غم‌خوار مردم باشیم و تا درد و رنجی در آن‌ها می‌بینیم به آسایش و آرامش خودمان فکر نکنیم.

احتمالاً به یاد دارید که در داستان «کبوتر طوق‌دار» (کتاب ادبیات سال سوم، غیر علوم انسانی)، طوقی به موش گفت: «ای دوست، ابتدا از بریدن بند اصحاب اولی‌تر» و تا موش بند از پای همه‌ی همراهان او باز نکرد، حاضر نشد که بند پاهای او باز شود. در این جا نمی‌توانیم بگوییم که طوقی، ایثار و از خودگذشتگی به خرج داده‌است، زیرا به فکر رهایی خودش هم بود اما دیگران را بر خود مقدم دانست و نمی‌توانست آن‌ها را در بند ببیند و خود را آزاد.

- که مرد ارچه بر ساحل است، ای رفیق / نیاساید و<sup>۵</sup> دوستانش غریق
- من از بی‌مرادی<sup>۶</sup> نیم روی زرد / غم بی‌مرادان، رخم زرد کرد
- یکی را به زندان بری دوستان / کجا ماندش عیش در بوستان
- چو بینم که درویش مسکین نخورد / به کام اندرم لقمه زهر است و درد
- به جز سنگ‌دل ناکند معده تنگ<sup>۷</sup> / چو ببند کسان<sup>۸</sup> بر شکم بسته سنگ
- تنگ‌دل چو یاران به منزل رسند / نخسبد که واماندگان از پس‌اند

سعدی

۱- گوی دولت ربود: به خوشبختی رسید.

۲- معنای مصراع دوم: کار خودت را رها کن اگر برای انجام دادن کارهای دیگران مهم است.

۳- زیانش سود می‌گردد: زیانش‌هایش جبران می‌شود، خدا به او لطف می‌نماید.

۴- به هنجار: به شیوه‌ی

۵- «و» در این جا چه معنایی می‌دهد؟ درست است، «در حالی که».

۶- بی‌مرادی: ناکامی، بدبختی

۷- معده‌اش را پر نمی‌کند.

۸- کسان: دیگران



(در کدام بیت «را» جانشین کسره است؟<sup>۱</sup> کدام مصراع استفهام انکاری دارد؟<sup>۲</sup> «که» در بیت آخر به چه معناست؟<sup>۳</sup>)  
**معنای بیت آخر:** انسان مهربان و دل‌نازک (تُنک‌دل) حتی اگر دوستانش به مقصد برسند، خواب به چشمش نمی‌آید زیرا هنوز کسانی در پی هستند که به مقصد نرسیده‌اند. (این بیت را قبلاً هم برایتان معنا کرده بودم.)

## ۹- درویش‌نوازی

کله یاری نیازمندان و دستگیری از ناتوانان در زمان قدرت و توانایی، درویش‌نوازی خوانده می‌شود.

- ای صاحب کرامت شکرانه‌ی سلامت / روزی تفقّدی کن درویش بی‌نوا را  
 حافظ
- دایم گل این بستان شاداب نمی‌ماند / دریاب ضعیفان را در وقت توانایی  
 حافظ
- دریاب کنون که نعمتت هست به دست / کاین دولت و ملک می‌رود دست‌به‌دست  
 سعدی
- هرکه فریادرس روز مصیبت خواهد / گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش  
 سعدی  
 (از ابتدای این بیت، کدام حرف اضافه حذف شده است؟<sup>۴</sup>)
- خواهی که تمتع بری از دنیوی و عقبی / با خلق کرم کن چو خدا با تو کرم کرد  
 سعدی
- تو هم بر دری هستی امیدوار / پس امید بردر نشینان برآر  
 سعدی  
 (خُب، معنای مصراع اول چیست؟<sup>۵</sup>)
- ثوابت باشد ای دارای خرمن / اگر رحمی کنی بر خوشه‌چینی  
 حافظ
- خداوند خرمن زیان می‌کند / که با خوشه‌چین سر گران می‌کند  
 سعدی
- **معنای بیت:** صاحب خرمن زیان می‌کند که با خوشه‌چینان و نیازمندان سرسنگین رفتار می‌نماید و به آن‌ها اعتنایی نمی‌کند. (زیرا درویش‌نوازی ثواب بسیار دارد و او خود را از این ثواب محروم می‌نماید.)  
 سعدی
- اگر گنج قارون به دست آوری / نماند، مگر آن‌چه بخشی بری  
 سعدی
- **معنای بیت:** اگر گنج قارون هم داشته باشی، به تو وفا نمی‌کند و با مرگت آن را از دست می‌دهی، اما آن‌چه را که به دیگران بخشیده‌ای با خود به آن دنیا خواهی برد. (بابت آن‌ها ثواب و پاداش دریافت

۱- پاسخ: بیت سوم (دوستان یکی را به زندان ببری)

۲- پاسخ: مصراع دوم بیت سوم (دیگر برایش جای عیش و خوشی و گشت‌وگذار در باغ و بوستان نمی‌ماند.)

۳- پاسخ: چون که

۴- پاسخ: به

۵- بله، می‌گوید که تو هم چشمت به درگاه خداست و امیدواری که خدا کام‌هایت را برآورده سازد- پس می‌دانی که احتیاج و آرزومندی چیست- بنابراین نیاز کسانی را که پشت درت نشسته‌اند و به تو روی نیاز آورده‌اند، برآورده کن.



خواهی کرد ← بخشش، توشه‌ی آخرت است.)

- ... که چشم از تو دارند مردم بسی / نه تو چشم داری به دست کسی؟<sup>۱</sup>
- ره نیک‌مردان آزاده گیر / چو استاد‌های دست افتاده گیر
- چو خود را قوی‌حال بینی و خوش / به شکرانه بار ضعیفان بکش

سعدی

## ۱۰- در نکوهش زراندوزی و خست

کج جمع کردن ثروت و نخوردن و نبخشیدن آن، همیشه مورد نکوهش و تمسخر شاعران ما بوده است.

ماجرای آن ثروتمند خسیس را خوانده‌اید (← کتاب سال سوم غیر علوم انسانی، پایان فصل پنجم) که نه تنها سکه‌های طلایش را در زمان زندگی‌اش خرج نکرده بود، بلکه نگران آن بود که فرزندانش پس از او، آن‌ها را خرج کنند و می‌خواست به هر شکل آن‌ها را از خرج کردن اموال برجامانده‌اش منصرف کند؟ عاقبت کارش چه شد؟ بله، «جان به خزانه‌ی مالک دوزخ سپرد!» یعنی به اعتقاد نویسنده (عبید زاکانی) جایگاه چنین فرد خشک‌دست و مال‌پرستی جهنم است.

- چه دوزخی چه بهشتی چه آدمی چه پری / به مذهب همه، کفر طریقت است امساک<sup>۲</sup>
- حافظ
- چو گل گر خرده‌ای داری خدا را صرف عشرت کن / که قارون را غلظها داد سودای زراندوزی
- حافظ
- (منظور شاعر از خرده‌های گل همان گرده‌های زرین گل است و پایان کار قارون را هم که می‌دانید. خدا را = تو را به خدا قسم)

- دست‌رنج تو همان به که شود صرف به کام / ورنه دانی که به ناکام چه خواهد بودن؟
- حافظ
- معنای بیت:** بهتر است درآمدت را صرف برآوردن خواسته‌ها و آرزوهایت بکنی (نه آن‌که به جمع مال پردازی)؛ تو چه می‌دانی که برخلاف میل تو چه اتفاق‌ها که نخواهد افتاد؟ (امکان دارد که دیگر فرصت کامرانی به دست نیاوری.)

- خزینه‌داری میراث‌خوارگان کفر است / به قول مطرب و ساقی به فتوی داف و نی
- حافظ
- معنای بیت:** اسباب خوشی و کامرانی به ما می‌گویند که هرچه داریم صرف خوشی و عشرت کنیم و مالمان را برای میراث‌خوارانمان برجا نگذاریم. (انسان مال‌اندوز و ممسک مانند کسی است که از اموال میراث‌خواران خود محافظت می‌کند و درآمد خود را برای آن‌ها کنار می‌گذارد!)

۱- معنای مصراع دوم: و مگر این‌طور نیست که تو هم نیازمند کسی هستی؟ (منظور از «کسی» خداست.)

۲- امساک: خست، پخل، خشک‌دستی



- C به دستم نیفتاد مال پدر / که بعد از من افتد به دست پسر<sup>۱</sup>  
 سعدی
- C دست تضرع چه سود بنده‌ی محتاج را / وقت دعا بر خدا، وقت کرم در بغل  
 سعدی
- معنای بیت: دست به دعا برداشتن و زاری کردن کسی که هنگام بخشش و کرم، دستانش را در بغل می‌گیرد (دست بخشنده ندارد) در درگاه خدا پذیرفته نیست.
- C مکن نماز بر آن هیچ‌کس<sup>۲</sup> که هیچ نکرد / که عمر در سر تحصیل مال کرد و نخورد  
 سعدی
- C زر از بهر خوردن بود ای پدر / ز بهر نهادن چه سنگ و چه زر  
 سعدی
- معنای بیت: ای پدر من طلا (سکه‌ی طلا، دینار) برای خرج کردن است؛ والا اگر بخواهی سکه‌های طلایت را فقط جمع کنی، طلا همان‌قدر مفید خواهد بود که سنگ. (پول‌هایت هیچ فایده‌ای به حالت نخواهد داشت.)
- C ز نعمت نهادن بلندی مجوی / که ناخوش کند آب استاده، بو  
 سعدی
- معنای بیت: هم‌چنان‌که اگر آب در جایی جمع شود، بوی نامطبوعی به خود می‌گیرد و دیگر آشامیدنی نخواهد بود، نعمت و ثروتی که اندوخته و انباشته شود، انسان را به جایی نمی‌رساند.
- C زر اندر کف مرد دنیاپرست / هنوز ای برادر به سنگ اندر است  
 سعدی
- معنای بیت: طلا در دستان انسان دنیاپرست و مال‌اندوز، انگار که هنوز از معدن استخراج نشده است! و حالا خودتان این عبارت را معنا کنید:
- C سیم<sup>۳</sup> بخیل از خاک وقتی برآید که وی به خاک رود.  
 سعدی

## ۱۱ - کار را به کاردان سپردن

کله کارهای بزرگ را باید به انسان‌های بزرگ و کاردان سپرد؛ تخصص و تجربه برای انجام هر کاری لازم است به‌ویژه کارهای بزرگ و مهم کشور.

- C گرت مملکت باید آراسته / مده کار مُعظّم به نوحاسته<sup>۴</sup>  
 سعدی
- C به کارهای گران مرد کاردیده فرست / که شیر شرزه درآرد به زیر خم کمند<sup>۵</sup>  
 سعدی

- ۱- یعنی می‌خواهد ته‌ارثیه را در بیاورد و یک ریال هم برای پسرش ارث باقی نگذارد! 😊
- ۲- هیچ‌کس: انسان بی‌ارزش و پست (معمولاً در فرهنگ مردم، به فرد خسیس، پست هم می‌گویند).
- ۳- سیم: نقره (در این‌جا منظور پول و ثروت نهفته است. کَلّی کَمَلتَان کَرَم‌ها! 😊)
- ۴- مُعظّم: بزرگ؛ نوحاسته: بی‌تجربه، تازه‌کار
- ۵- می‌تواند کارهای بزرگی انجام دهد.



○ نبرد پیش مصاف آزموده معلوم است / چنان‌که مسئله‌ی شرع پیش دانشمند  
 معنای بیت: هم‌چنان‌که مسائل شرعی را عالمان دینی می‌دانند، از شیوه‌های درست جنگ هم کسی آگاه  
 است که تجربه‌ی جنگی داشته باشد.

○ سپه را مکن پیشرو جز کسی / که در جنگ‌ها بوده باشد بسی  
 ○ نخواهی که ضایع شود روزگار / به ناکار دیده مفرمای کار

سعدی

## ۱۲- دوران‌دیشی و آینده‌نگری

کلمه «علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد» یا به قول خودمان پیش‌گیری بهتر از درمان است. باید به فکر آینده بود و برای آن برنامه داشت.

حتماً ماجرای آن سه ماهی را به خاطر دارید (کتاب ادبیات سال دوم، پایان فصل ۶) که از تصمیم ماهیگیران برای صیدشان آگاه شدند اما تنها یکی از آن‌ها آینده‌نگری و هشجاری به خرج داد و از آن آبگیر بیرون رفت و دومی وقتی به فکر چاره افتاد که ماهیگران از راه رسیده‌بودند و دو سوی آبگیر را بسته‌بودند؛ او با خود گفت: «غفلت کردم و فرجام کار غافلان چنین باشد و اکنون وقت حیلست است. هرچند تدبیر در هنگام بلا، فایده‌ی بیش‌تر (زیاد) ندهد.» (البته این ماهی نیز به کمک هوش و خرد خود توانست خود را از مهلکه نجات دهد، اما با مصیبت زیاد؛ یادتان هست؟)

○ سر گرگ باید هم اول برید / نه چون گوسپندان مردم درید

○ ای سلیم آب ز سرچشمه ببند / که چو پر شد نتوان بستن جوی

معنای بیت: ای آدم عاقل، جلوی خروج آب را از همان زه‌آب و سرچشمه بگیر چون اگر چشمه پر شود و آب روان گردد، دیگر کاری از دست تو برنمی‌آید.

○ سر چشمه شاید گرفتن به بیل / چو پر شد نشاید گذشتن به پیل  
 (در این جا «شاید» یعنی چه؟)

معنای بیت: سر چشمه را می‌توان با یک بیل کور کرد و جلوی خروج آب را گرفت، اما وقتی پر شد و آب بر زمین جاری شد، چه بسا که دیگر با بیل هم نشود از رودخانه‌ی پدیدآمده گذشت.

○ ببند ای پسر دجله در آب‌کاست<sup>۱</sup> / که سودی ندارد چو سیلاب خاست

سعدی





- C رمق مانده‌ای را که جان از بدن / برآمد، چه سود انگبین در دهن  
 (این بیت یادآور کدام ضرب‌المثل است؟ بله، «نوش دارو پس از مرگ سهراب چه سود دارد؟»)
- C به هر جایی که خواهی درشدن را / نگه کن راه بیرون آمدن را  
 سعدی  
 معنای بیت: به هر جایی که می‌خواهی وارد شوی، به راه و امکان بیرون آمدنت هم توجه کن!
- C همه کارها را سرانجام بین / چو بدخواه دانه نهد دام بین  
 فردوسی
- C باغبانان ز خزان بی‌خبرت می‌بینم / آه از آن روز که بادت گل رعنا ببرد  
 حافظ  
 (جای «ت» در مصراع دوم کجاست؟<sup>۱</sup>)
- حتماً توجه دارید که این نوع نگرش حدوداً در تضاد با منش خوش‌باشی و دم‌غنیمت‌شماری عارفانه است. آینده‌نگری و دوراندیشی کار عاقلان و خردمندان است.

### ۱۳- راست‌گویی و دفاع از حقیقت

کجاست راست‌گویی وقتی بسیار ارزشمند می‌شود که با منافع انسان در تضاد باشد. یعنی اگر دروغ‌گفتن به سودمان باشد ولی ما راست بگوییم، هنر کرده‌ایم!

- C خدایا، روا مدار که به خاطر هوس خویش پای بطلان بر عنوان حق گذارم و باطل را بر حق برگزینم.  
 صحیفه‌ی سجادیه
- C جنید<sup>۲</sup> گوید: حقیقت صدق این است که راست‌گویی اندر کاری که اندر آن نجات نیابی مگر به دروغ.  
 رساله‌ی تشبیه
- C گر راست سخن‌گویی و در بند بمانی / به ز آن که دروغت دهد از بند رهایی  
 سعدی
- C راست زهری‌ست شکرین انجام / کج، نباتی که تلخ سازد کام  
 اوحدی مراغه‌ای
- C راستی موجب رضای خداست / کس ندیدم که گم شد از ره راست  
 سعدی
- C روشندان خوش‌آمد شاهان نگفته‌اند / آینه عیب‌پوش سکندر نمی‌شود  
 کلیم کاشانی
- معنای بیت: انسان‌های دل‌آگاه و صاحب بصیرت، هرگز برای خوشایند شاهان و قدرتمندان حقیقت را تغییر نمی‌دهند آن‌ها هم‌چون آینه هستند که جز حقیقت را نمی‌نمایاند و حتی اگر اسکندر - که می‌پنداشتند سازنده‌ی آینه او است - در مقابل آن بایستد، عیب‌های او را نمی‌پوشاند و حقیقت را پنهان نمی‌کند.

۱- بله بعد از «رعنا».

۲- از عارفان نامدار شهر بغداد که حلاج نیز مدتی در خدمت او بود.



البته گاهی هم شاعران و معلمان اخلاق قدیم، کوتاه می‌آمدند و مصلحت‌اندیشی را بر راست‌گویی ترجیح می‌دادند: «دروغی مصلحت‌آمیز به ز راستی فتنه‌انگیز»  
سعدی

## ۱۴ - قناعت و خرسندی

قناعت یعنی بسنده کردن به حداقل‌ها؛ خرسند بودن به هرآنچه که در دست هست و آرزوی توانگری و ثروتمندی را در وجود خود کشتن. از این راه، انسان از دیگران بی‌نیاز می‌شود و دیگر دغدغه‌ی دنیا را ندارد؛ پس بهترین راه رسیدن به بی‌نیازی و توانگری، قناعت کردن به داشته‌هاست.

- قناعت سرافرازد ای مرد هوش / سرپرطمع برنیاید ز دوش<sup>۱</sup>  
سعدی
- توانگری به قناعت به که توانگری به بضاعت.  
سعدی
- **معنای عبارت:** بی‌نیازی حاصل از قناعت بهتر و مطمئن‌تر است از بی‌نیازی حاصل از ثروت (زیرا دومی امکان دارد که دست‌خوش دگرگونی و کاستی شود اما اولی پایدار و پابرجاست).  
سعدی
- آن‌که را خیمه به صحرای قناعت زده‌اند / گر جهان جمله بلرزد غم ویرانی نیست  
سعدی
- مَطَلَب گر توانگری خواهی / جز قناعت که دولتی‌ست هنی<sup>۲</sup>  
سعدی
- قناعت کن ای نفس بر اندکی / که سلطان و درویش بینی یکی  
سعدی
- **معنای بیت:** قناعت به حداقل‌ها باعث می‌شود که درویش بی‌نوا مانند سلطان و پادشاه احساس بی‌نیازی کند. انسان قانع و درویش مسلک، آزاد و رها است و همه‌ی دنیا خانه‌ی اوست:  
سعدی
- آن‌را که جای نیست، همه شهر جای اوست / درویش هر کجا که شب آید، سرای اوست  
سعدی
- زیاد داشتن، دغدغه‌ها و نگرانی‌های انسان را نیز بیش‌تر می‌کند:  
سعدی
- صائب از قدر کفاف آن‌چه بود یک جو بیش / بر دل قانع من تخم دوصد تشویش است  
سعدی
- انسان حریص و آزمند، بیمار است؛ او به خاطر رفع نیازهای خود به جمع کردن مال و ثروت نمی‌پردازد بلکه گویی می‌خواهد خلأ روح خود را این‌گونه پر کند و به همین دلیل هیچ‌گاه به آن‌چه جمع کرده‌است راضی نیست و همیشه بیش‌تر از آن می‌خواهد.  
سعدی
- سعدی حکایت می‌کند که شبی در جزیره‌ی کیش، هم‌صحبت بازرگانی دنیادوست شده‌بود که ادعا می‌کرد می‌خواهد پس از انجام یک سفر دیگر، مابقی عمرش را به کنج راحت و خلوتی بنشیند و به

۱- یعنی آدم طمع‌کار همیشه پیش دیگران گردن کج می‌کند.

۲- هنی: گوارا



قول امروزی‌ها خودش را بازنشسته کند؛ سعدی پرسید «و آن یک سفرت به کجاست؟» گفت «گوگرد پاریسی خواهم بردن به چین و از آن‌جا کاسه‌ی چینی به روم (ایتالیا) آورم و دیبای رومی به هند و فولاد هندی به حلب (سوریه) و ...» معلوم شد که آن یک سفر باقی‌مانده‌ی ایشان در واقع یکی دو بار گشتن دور دنیا است!

گفت چشم تنگ دنیا دوست را / یا قناعت پر کند یا خاک گور  
سعدی  
معنای بیت: آدم دنیاپرست و حریص نمی‌تواند با کسب مال و ثروت آتش حرصش را فروبنداند، چنین کسی یا باید قناعت بیاموزد و از دست حرص رها شود یا این‌که خاک گور چشمان تهی و گرسنه‌ی او را پر کند!

روده‌ی تنگ به یک نان تهی پر گردد / نعمت روی زمین پر نکند دیده‌ی تنگ!  
سعدی

دیده‌ی اهل طمع به نعمت دنیا / پر نشود هم‌چنان که چاه به شبنم  
سعدی

محال است اگر ریگ بیابان دُر شود، چشم گدایان<sup>۱</sup> پر شود.  
سعدی

نیست بعد از مرگ هم رزق حریص، آسودگی / پیچ‌وتاب مار گردد وقتی خوابیدن زیاد  
صائب تبریزی  
شاعر می‌گوید: اگر مار هنگام حرکت کردن پیچ‌وتاب می‌خورد، به دلیل نداشتن دست و پا نیست؛ این حیوان ذاتاً دوست دارد که تاب بردارد و گرنه دیگر هنگام خوابیدن که لزومی نداشت به دور خودش بتابد و چنبره بزند! انسان آزمند هم به خاطر نیازها و نداشته‌هایش حرص دنیا را نمی‌زند؛ او ذاتاً حریص است و نمی‌تواند به دنبال پول و ثروت ندود؛ او حتی پس از مرگ هم حرص می‌زند!

## ۱۵ - پرهیز از فزون‌خواهی

کعبه نباید پای را از گلیم خود درازتر کرد و آرزوهای ناممکن و بلندپروازانه در سر پروراند.

به تو پناه می‌برم که به حق خویش اکتفا نکنم و از حد خویش پای به در برم.  
صحیفه‌ی سجاده

آرزو می‌خواه لیک اندازه خواه / برنتابد کوه را یک برگ کاه<sup>۲</sup>  
مولوی

فزون‌ی مجو ار شدی بی‌نیاز / که درد آردت پیش و رنج دراز  
فردوسی

معنای بیت: وقتی نیازهایت را برآورده کردی و به خواسته‌هایت رسیدی، طمع نکن و بیش از آن جست‌وجو نکن زیرا این فزون‌خواهی باعث رنج و دردسرت می‌شود.

۱- در این‌جا «گدایان» یعنی انسان‌های گدای دنیا یا به قول خودمان چشم‌ودل‌ناسیر.

۲- یک پر کاه تحمل یک کوه را ندارد؛ پس آرزوهای تو هم باید در حد و توان خودت باشد.



- عطار ○ برو ای مور خود را خانه‌ای جوی / سخن در خورد خود از دانه‌ای گوی
- حافظ ○ ای مگس عرصه‌ی سیمرغ نه جولانگه توست! / عرض<sup>۱</sup> خود می‌بری و زحمت ما می‌داری

## ۱۶ - مناعت و بلندطبعی (عزتِ نفس)

کجه بسیاری از انسان‌ها طبع بلندی دارند؛ هیچ‌گاه دست نیاز به سوی کسی دراز نمی‌کنند و برای رسیدن به خواسته‌هایشان پیش کسی گردن کج نمی‌کنند. آن‌ها ترجیح می‌دهند به آنچه دارند قناعت کنند اما شخصیت و احترامشان را به خطر نیندازند.

حکایت آن پسر درویش را به یاد دارید (کتاب ادبیات سال دوم، پایان فصل ۸) که به دلیل نداشتن مناعتِ طبع، سگِ پسر ثروتمندی شده بود و برای رسیدن به مقداری حلوا برای او مانند سگ پارس می‌کرد؟

در پایان حکایت آمده بود که:

- «اگر چنان بودی که آن کودک به آن نانِ تهی قناعت کردی و طمع از حلوای او برداشتی، وی را سگِ هم‌چون خویشت نیابستی بود.»<sup>۲</sup>
- ای شکم خیره به نانی بساز / تا نکنی پشت به خدمت دوتا<sup>۳</sup>
- گر آزاده‌ای بر زمین خُسب و بس / مکن بهر قالی، زمین بوسِ کس
- به تمنای گوشت مردن به / که تقاضای زشتِ قصابان
- نانم افزود و آبرویم کاست / بی‌نوایی به از مذلتِ خواست
- (آیا در این بیت «خواست» فعل است؟<sup>۴</sup>)
- اگر عنقا<sup>۵</sup> ز بی‌برگی بمیرد / شکار از چنگ گنجشکان نگیرد
- بگفت ای پسر تلخی مردنم / به از جور روی ترش بردنم
- معنای بیت: گفت ای پسر، حاضرم در بی‌نوایی بمیرم اما ترش‌رویی و بدخلقی ثروتمندان را وقتی که چیزی از آن‌ها می‌خواهم، تحمل نکنم.

۱- عرض: آبرو

۲- یعنی برای کودک فقیر، لازم نبود که سگ کسی مانند خودش بشود (سگ انسان دیگری بشود).

۳- دوتا: خم

۴- پاسخ: نه، مصدر کوتاه است: بی‌نوایی بهتر است از مذلتِ خواستن (خواهش و التماس کردن). \*

۵- عنقا: سیمرغ



- C شکر، عاقل از دست آن کس نخورد / که روی از تکبر بر او سرکه کرد<sup>۱</sup> سعدی و  
 C چو حافظ در قناعت کوش، وز دنیی دون<sup>۲</sup> بگذر / که یک جو منت دونان به صد من زر نمی‌ارزد حافظ  
 C دست طمع چو پیش کسان می‌کنی دراز / پل بسته‌ای که بگذری از آبروی خویش! نظیری نیشابوری

## ۱۷- فروتنی

شاعران می‌گویند که گردن‌کشی و فخرفروشی مایه‌ی شکست و زیانکاری است و فروتنی و خاکساری موجب پیشرفت و پیروزی.

- C } یکی قطره باران ز ابری چکید / خجل شد چو پهنای دریا بدید  
 C } که جایی که دریاست، من کیستم؟ / گر او هست حقاً که من نیستم  
 C } چو خود را به چشم حقارت بدید / صدف در کنارش به جان پرورید<sup>۳</sup>  
 C } سپهرش به جایی رسانید کار / که شد نامور لؤلؤ شاهوار<sup>۴</sup>  
 C } بلندی از آن یافت کاو پست شد / در نیستی کوفت تا هست شد سعدی  
 C } چو سیل اندر آمد به هول و نهیب / فتاد از بلندی به سر در نشیب  
 C } چو شبنم بیفتاد مسکین و خرد / به مهر آسمانش به عیوق برد سعدی  
 پس سیل سرکش و پرهیاهو به سوی نشیب نزول می‌کند و شبنم ناچیز و متواضع به اوج آسمان می‌رود.  
 C } افتادگی آموز اگر طالب فیضی / هرگز نخورد آب زمینی که بلند است<sup>۵</sup> منسوب به «پوریای ولی»  
 C } در بهاران کی شود سرسبز، سنگ / خاک شو تا گل بروید رنگ مولوی  
 C } چون دانه شد افکنده، بر رُست و درختی شد / این رمز چو دریایی افکنده شوی با ما اوحدی مراغه‌ای

۱- روی بر او سرکه کرد: بر او روی ترش کرد، با او بدخلقی کرد.

۲- دنیی دون: دنیای پست

۳- معنای مصراع دوم: صدف با جان و دل او را در آغوش خود پرورش داد.

۴- لؤلؤ شاهوار: مروارید شاهانه، مروارید درشت و گران‌بها

۵- معنای مصراع دوم: هرگز رودخانه، زمین مرتفع و بالادست را آبیاری نمی‌کند.



## ۱۸ - انتقادپذیری

هیچ کس بی‌عیب نیست؛ پس همه باید در پی یافتن و برطرف کردن عیب‌های خود باشیم و سخنان کسی را که عیب‌های ما را گوش زد می‌کند - چه دوست باشد چه دشمن - بپذیریم.

- آینه آن روز که گیری به دست / خودشکن آن روز مشو خودپرست  
نظامی  
معنای بیت: وقتی کسی عیب‌های تو را مانند آینه بی‌پرده بر تو فاش می‌کند؛ او را مورد هجوم و اعتراض قرار نده بلکه خودپرستی‌ات را کنار بگذار و عیب‌هایت را بپذیر.
- چون به رخ خویش نظر کم گشاد / عیب بر آینه نه بر خود نهاد  
جامی  
روی خود پاک بشوی، عیب بر آینه منه / نقد خود را سره<sup>۱</sup> کن، عیب ترازوی مکن  
شیخ بهایی  
معنای بیت: مشکل از آینه نیست که چهره‌ی تو کثیف و ناپاک است یا مشکل از ترازو نیست که طلای تو ناخالصی دارد و وزنش کم‌تر از معمول است؛ عیب‌های خود را بپذیر و آن‌ها را برطرف ساز.
- ز دشمن شنو سیرت خود که دوست / هر آنچه<sup>۲</sup> از تو آید به چشمش نکوست  
سعدی  
پس برای پیدا کردن عیب‌ها مان، دشمنان و عیب‌جویان، منتقدان کارآمدتری هستند تا دوستان:
- پسند آمد از عیب‌جوی خودم / که معلوم من کرد خوی بدم  
سعدی
- گر دوست از غرور هنر بیندت نه عیب / دشمن به عیب‌کردن، افزون کند هنر  
خاقانی
- ترسی ز طعن دشمن و گردی بلندنام / بینی غرور دوست، شوی پست و مختصر  
خاقانی  
معنای بیت: ترس از طعنه و سرزنش دشمن باعث می‌شود که انسان در پی رفع عیب‌های خود باشد و در نتیجه به سربلندی و نیک‌نامی برسد اما به سخنان تمجیدآمیز دوستان دل‌خوش کردن باعث فریب خوردن و مغرور شدن می‌شود و پسرفت انسان را در پی دارد.
- می‌توان دیدن به چشم عیب‌جویان، عیب خویش / تا میسر می‌شود زنهار بی‌دشمن مباش!  
صائب تبریزی

۱- سره: خالص

۲- هر آنچه: هر چیزی که



## ۱۹ - پرهیز از ظاهرسازی

ظاهرسازی یعنی سعی و تلاش برای آن‌که دیگران از آن‌چه که هستیم ما را بزرگ‌تر و بهتر فرض کنند.<sup>۱</sup> انسان ظاهر ساز توانایی‌های خود را به نمایش می‌گذارد و ناتوانی‌های خود را پنهان می‌کند.

- ( الهی روا مدار که پنهان ما از پیدای ما ناستوده‌تر باشد. صحیفه‌ی سجاده
- ( ای هنرها نهاده بر کف دست / عیب‌ها برگرفته زیر بغل سعدی
- ( نیک باشی و بدت گوید خلق / به که بد باشی و نیکت بینند سعدی
- ( بزرگان فراغ از نظر داشتند / از آن پرنیان آستر داشتند سعدی
- معنای بیت: انسان‌های بزرگ و صاحب‌جوهر، به نظر مردم اهمیتی نمی‌دهند به همین دلیل<sup>۲</sup> پارچه‌ی ابریشمی را- که همه با دوختن لباس از آن، به دیگران فخر می‌فروشدند- به عنوان آستر لباسشان- که در معرض دید نیست- به کار می‌برند (درویشان را زیبا و ارزشمند نگاه می‌دارند نه بیرویشان را).
- ( خرد باید اندر سر مرد و مغز / نباید مرا چون تو دستار<sup>۳</sup> نغز سعدی
- ( می‌فراز گردن به دستار و ریش / که دستار پنبه است و سبیلت حشیش<sup>۴</sup> سعدی
- ( که را جامه پاک است و سیرت پلید / در دوزخش را نباید کلید سعدی
- معنای بیت: هر که جامه و ظاهرش آراسته باشد و درونش ناپاک و زشت؛ برای ورود به دوزخ نیازی به کلید و مجوز ندارد. (یک‌راست می‌رود جهنم!)
- ( ز عیب پیش پا افتاده‌ی خود نیستی واقف / که چون طاووس از غفلت نظر بر بال و پر داری صائب تبریزی
- پاهای طاووس کمی زشت است و تناسبی با پرهای رنگارنگ و پرتقش‌ونگار این پرنده‌ی زیبا ندارد؛ شاعر در این بیت می‌گوید که طاووس آن‌چنان مشغول خودنمایی است که از زشتی پاهایش که جلوی چشمش است غافل مانده؛ یعنی انسان‌های خودآرا و ظاهر ساز گاهی اصلاً توان دیدن عیب‌های خود را ندارند.
- ( از خودآرایان نمی‌باید بصیرت چشم داشت / عیب پیش پا نیاید در نظر، طاووس را صائب تبریزی

۱- معمولاً وقتی انسان از خودش راضی نیست دو راه در پیش می‌گیرد: ۱- سعی می‌کند که توانایی‌های خودش را تقویت کند و وضعیت خودش را بهبود بخشد. ۲- وضعیتش را بهتر از آن‌چه که هست به دیگران وانمود می‌کند.

۲- «از آن» در این بیت یعنی به همین دلیل (این بیت را قبلاً برایتان معنی کرده بودم).

۳- دستار: پارچه‌ای که اهل فضل و دانش بر سر می‌بستند؛ عمامه

۴- سبیل: ریش و سبیل بلند؛ حشیش: گیاه، علف



## ۲۰- اصل و نسب اهمیت ندارد.

این که پدر و مادر ما چه کسانی هستند و اصل و نسب ما چیست، چندان اهمیت ندارد و نمی‌تواند مایه‌ی افتخار واقعی باشد؛ باید دید که ما خودمان که هستیم؛ چه حرفی برای گفتن داریم و جوهر و هنر ما چیست.

- چون شیر به خود سپه‌شکن باش / فرزند خصال خوبستن باش  
نظامی  
معنای بیت: شیر به این خاطر سلطان جانوران نیست که پدر و مادرش شیر بوده‌اند! او خود دلیر و نیرومند و سپه‌شکن است؛ انسان نیز باید متکی به خصلت‌ها و ویژگی‌های برتر خود باشد نه پدر و مادرش!
- تو را خواهند پرسیدن «هنرت چیست؟» نگویند «پدرت کیست؟»  
سعدی
- خاکستر نسبی<sup>۱</sup> عالی دارد که آتش جوهر علوی<sup>۲</sup> است ولیکن چون به نفس خود هنری ندارد، با خاک برابر است و قیمت شکر نه از نی است که آن خود خاصیت وی است.<sup>۳</sup>  
سعدی
- هر پسر کاو از پدر لافد نه از فضل و هنر / فی‌المثل گر دیده را مردم بود نامردم است  
جامی  
معنای بیت: هر پسری که به پدرش افتخار کند نه به دانش و هنر خودش، حتی اگر برای پدر، خیلی عزیز هم باشد (مانند مردمک دیدگان پدر باشد) در واقع انسان ارزشمندی نیست.
- گوهرنمای جوهر ذاتی خویش باش / خاکش به سر، که زنده به نام پدر بود  
صائب تبریزی
- مرد آن نیست که بر اصل و نسب فخر کند / مرد آن است کز او فخر کنند اصل و نسب  
ایرج میرزا
- تاج شاهی طلبی، گوهر ذاتی بنمای / ور خود از تخم‌هی جمشید و فریدون باشی  
حافظ

۱- نَسَب: اصل و نسب (اصل و نسب خاکستر، آتش است که آن را از میان چهار عنصر آب و باد و خاک و آتش، برتر می‌دانستند.)

۲- علوی: برین، برتر (گاهی هم «علوی» تلفظ می‌شود.)

۳- شکر گرچه از نی بی‌ارزش به وجود می‌آید، اما چون ذاتاً ارزشمند است، بهایی بسیار دارد. (در گذشته، شکر گران‌تر از این روز و روزگار بود.)





## ۲۱- اصالت ذات

بسیاری اعتقاد دارند که هرکس بر پایه‌ی ذات خود رفتار می‌کند و کسی نمی‌تواند ذات خود یا دیگری را تغییر دهد؛ به عبارتی، انسان بدرفتار، بد آفریده شده است و کاری برای او نمی‌توان کرد و انسان نیکوسرشت در هیچ حالی خوبی و بزرگ‌منشی‌اش را از دست نمی‌دهد.

بوسهل مردی امامزاده و محتشم و فاضل و ادیب بود، اما شرارت و زعارتی<sup>۱</sup> در طبع وی مؤکد شده و لا تبدیل لخلق الله.<sup>۲</sup> تاریخ بیهقی

هرکه بدخو بود دم زادن / هم بر آن است وقت جان دادن  
سعدی

طبع بد نیکو نگردهد هرکه بنیادش بد است / تربیت ناهل را چون گردکان<sup>۳</sup> بر گنبد است  
سعدی  
**معنای بیت:** طبع و سرشت انسان بدذات، درست نمی‌شود و تربیت کردن او مانند سعی برای نهادن یک گردو بر روی گنبد است که مطمئناً سعی بی‌نتیجه‌ای است (تربیت در وجود فرد بدذات تثبیت نمی‌شود و اثر نمی‌گذارد).

جوهر اگر در خلاب افتد هم چنان نفیس است و غبار اگر بر فلک رود، همان خسیس<sup>۴</sup>  
سعدی  
**معنای عبارت:** گوهر حتی اگر در گنداب هم بیفتد ارزش ذاتی خود را از دست نمی‌دهد و برعکس، گرد و غبار اگر به اوج آسمان هم برسد، ارزشمند نمی‌شود.

مپندار گر سفله، قارون شود / که طبع لئیمش دگرگون شود  
وگر در نیابد گرم‌پیشه، نان / نهادش توانگر بود هم چنان  
سعدی

**معنای دو بیت:** فردی که ذاتاً پست و گداصفت است اگر به ثروت قارون هم دست یابد، گداصفتی‌اش از میان نمی‌رود و کسی که ذاتاً بخشنده و بلندهمت است در نهایت تنگ‌دستی نیز به پستی و حقارت کشیده نمی‌شود.

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست / در باغ، لاله روید و در شوره‌زار خس  
سعدی  
پس این‌که در باغ گل و لاله می‌روید و در شوره‌زار خس و خاشاک از تفاوت ذات خود آن‌هاست و گرنه برای هر دو باران لطیف یکسان می‌بارد.

۱- زعارت: بدخویی

۲- قسمتی از آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی روم (در خلقت خدا، تغییری حاصل نمی‌شود).

۳- گردکان: گردو

۴- خسیس: پست



- سعدی
- زمین شوره سنبل برنیارد / در او تخم عمل ضایع مگردان
- هیچ صیقل نکو نداند کرد / آهنی را که بدگهر باشد<sup>۱</sup>
- سگ به دریای هفتگانه بشوی / که چو تر شد، پلیدتر باشد<sup>۲</sup>
- سعدی
- خر عیسی گرش به مکه برند / چون بیاید هنوز خر باشد!
- فردوسی
- ز بداصل، چشم بهی داشتن<sup>۳</sup> / بود خاک در دیده انباشتن
- سر ناسزایان برافراشتن / وز ایشان امید بهی داشتن
- فردوسی
- سر رشته‌ی خویش گم کردن است / به جیب اندرون مار پروردن است
- سعدی
- عاقبت گرگ زاده گرگ شود / گرچه با آدمی بزرگ شود
- درختی که تلخ است وی را سرشت / گرش بر نشانی به باغ بهشت
- ور از جوی خلدش<sup>۴</sup> به هنگام آب / به بیخ<sup>۵</sup> انگبین<sup>۶</sup> ریزی و شهد ناب
- فردوسی
- سرانجام گوهر<sup>۷</sup> به کار آورد / همان میوه‌ی تلخ بار آورد
- معنای سه بیت: درختی را که ذاتاً محصول تلخ به بار می‌آورد، اگر در باغ بهشت هم بکاری و از جوی‌های شهد و عسل بهشت ریشه‌ی آن را آبیاری کنی، در نهایت ذات خودش را به کار می‌گیرد و باز هم میوه‌ی تلخ به بار می‌آورد.
- گر جان بدهد سنگ سیه لعل نگردد / با طینت اصلی چه کند؟ بدگهر افتاد
- حافظ

## ۲۲- دوری از همنشین بد

گاهی هم شاعران از تأکید بسیار بر سرشت و ذات و تغییرناپذیری خلقت خدا<sup>۱</sup>، دست می‌کشند و برای تربیت و تأثیر دوستان و همنشینان اهمیت قائل می‌شوند.

۱- آهن نامرغوب را با هیچ صیقل و سوهانی نمی‌شود پرداخته و صیقلی کرد.

۲- اگر سگ نجس است با شستن و خیس شدنش مشکل حل نمی‌شود که هیچ، بیش‌تر هم می‌شود زیرا امکان دارد جاهای دیگر را هم نجس کند!

۳- چشم بهی داشتن: انتظار خوبی داشتن

۴- خُلد: بهشت

۵- بیخ: ریشه

۶- انگبین: عسل

۷- گوهر: جوهر، ذات

۸- که در واقع هر نوع اختیار و مسئولیتی را در قبال کارهایمان از ما سلب می‌کند.



- پسر نوح با بدان بنشست / خاندان نبوتش گم شد  
 C }  
 C } سگ اصحاب کهف روزی چند / پی نیکان گرفت و مردم شد<sup>۱</sup>  
 C } پسر کاو میان قلندر نشست / پدر گو ز خیرش فروشوی دست  
 معنای بیت: به پدری که پسرش با قلندران (در این جا یعنی افراد لابلالی و اوباش) دم‌خور شده‌است باید گفت که از خیر پسرش بگذرد! (او را از دست‌رفته بیندارد.)  
 C } با بدان کم‌نشین که بد مانی / خوپذیر است نفس انسانی  
 C } با فرومایه روزگار مبر / کز نی بوریا شکر نخوری  
 معنای بیت: هم‌چنان‌که نمی‌توان از نی حصیر، شکر به‌دست آورد از هم‌نشینی با دوست فرومایه هم چیزی نصیب انسان نمی‌شود.  
 C } کند هم‌صحبت بد در نظرها خار نیکان را / پر طاووس را پا آرد از زیندگی بیرون  
 C } نخست موعظه‌ی پیر می‌فروش این است / که از مصاحب ناچس احتراز کنید  
 C } پیاموزمت کیمیای سعادت / ز هم‌صحبت بد، جدایی جدایی

### ۲۳- ناپایداری دنیا

دنيا پيوسته در حال تغيير و دگرگونی است، پس نمی‌شود بر آن تکیه و اعتماد کرد. دنیا محل گذر است؛ محل ماندن و دل‌بستن نیست.

- می‌رود صبح و اشارت می‌کند / کاین گلستان خنده‌واری بیش نیست  
 C } آن‌که گویند که بر آب نهاده است جهان<sup>۲</sup> / مشنوی خواجه که تا درنگری بر باد است  
 C } خیمه‌ی انس مزین بر در این کهنه رباط / که اساسش همه بی‌موقع و بی‌بنیاد است  
 \* پس دنیا هم‌چون کاروان‌سرای بی‌ست که برای اقامت موقت ماست؛ این‌جا خانه‌ی همیشگی ما نیست.  
 C } در خبر است<sup>۳</sup> که جبرئیل فرا<sup>۴</sup> نوح گفت که دنیا را چون یافتی با این عمر دراز؟ گفت چون خانه‌ای به دو در: از یکی در شدم و از دیگری بیرون شدم.  
 C } کیمیای سعادت

۱- سگ اصحاب کهف با آنها همراه شد و در غار رفت و به همراه اصحاب کهف به خواب فرورفت و نهایتاً یکی از اعضای این گروه به شمار آمد، برخلاف پسر نوح که به دلیل همراهی با بدکاران، به جمع آنها پیوست و نابود شد.

۲- در قرآن مجید آمده است که عرش خدا بر آب نهاده شده‌است. (آیه‌ی ۷ سوره‌ی هود)

۳- در خبر است: روایت شده است

۴- فرا: به



- خانه‌ی خاک‌دان دو در دارد / تا یکی را برد، یکی آرد  
نظامی
- \* پس دنیا به هیچ کس وفا نمی‌کند و پی‌درپی گروهی را جانشین گروهی دیگر می‌کند؛ (یعنی گروهی از انسان‌ها می‌میرند و گروهی دیگر جای آن‌ها را می‌گیرند.)
- در طبع جهان اگر وفایی بودی / نوبت به تو خود نیامدی از دگران  
خیام
- معنای بیت: اگر در طبیعت جهان وفاداری وجود داشت، به آن‌هایی که پیش از تو بودند وفا می‌کرد و جای آن‌ها را به تو نمی‌داد؛ پس مطمئن باش که به تو نیز وفا نخواهد کرد و جایت را به دیگری خواهد داد.
- بر مرد هشیار، دنیا خسی ست / که هر مدتی جای دیگر کسی ست  
سعدی
- نشاید هوس باختن<sup>۱</sup> با گلی / که هر بامدادش بود بلبلی  
سعدی
- مجو درستی عهد از جهان سست‌نهاد / که این عجزه عروس هزارداماد است  
حافظ
- \* اما همین دنیای بی‌وفا بسیار فریب‌کار است و می‌خواهد که انسان به زیبایی‌ها و جاذبه‌های او دل ببندد و بعد با خار بی‌وفایی‌ها و بی‌مهری‌ها او را آزرده کند:
- جهان را نمایش چو کردار نیست<sup>۲</sup> / بدو دل سپردن سزاوار نیست  
فردوسی
- فریب جهان را مخور زینهار / که در پای این گل، بود خارها  
○ جز افسون و افسانه نبود جهان / که بستند چشم خشایارها  
علامه طباطبایی
- لاله و گل زخمی خمیازه‌اند / عیش این گلشن خماری بیش نیست  
بیدل دهلوی
- معنای بیت: غنچه‌ها وقتی که می‌شکفتند، می‌پندارند که اتفاق بسیار خوبی در زندگی‌شان رخ داده‌است و از این بی‌خبراند که همین شکفتن، مقدمه‌ی پیرشدن آن‌ها را فراهم می‌کند (غنچه تا نشکفتد، پریز نمی‌شود)؛ در این دنیا هر چه که خوب و لذت‌بخش باشد در واقع رنج است و مصیبت در پی دارد مانند حالت مستی که سردرد و خماری در پی آن است.
- گذر جوی<sup>۳</sup> و چندین جهان را مجوی / گلش زهر دارد، به‌خیره مبوی  
فردوسی
- احمق کسی باشد که دل در این گیتی غدار بندد و نعمت و جاه و ولایت او را به هیچ شمرد.<sup>۴</sup>  
تاریخ بیهقی

۱- هوس باختن: عشق ورزیدن

۲- ظاهر و باطن جهان یکی نیست.

۳- گذر جوی: بگذرد

۴- به هیچ شمرد: حتی ذره‌ای برای آن ارزش قائل باشد.



## ۲۴- از دست رفتن قدرت دنیایی

کعبه سفارش شاعران به صاحبان قدرت و ثروت آن است که خیلی به خود غره نباشند؛ زیرا- به جاه و مقام دنیا اعتباری نیست و هر لحظه امکان دارد که از کف برود<sup>۱</sup> و نهایتاً آنها نیز مانند همه‌ی انسان‌ها باید بمیرند و آنچه را که دارند رها کنند و به زیر خاک بروند.

- C بدین زور و زر دنیا چو بی عقلا ن مشو غره / که این آن نوبهاری نیست کش بی مهرگان بینی سنایی  
(جای «ش» در مصراع دوم بعد از کدام واژه است؟<sup>۲</sup>)
- C سر البارسلان دیدی ز رفعت رفته بر گردون / به مرو آ تا کنون در گل تن البارسلان بینی سنایی  
معنای بیت: آلبارسلان سلجوقی که به آن جاه و مقام رسیده بود و سر بر آسمان می‌سایید، حالا کجاست؟ بیا و نگاه کن که در شهر مرو چگونه در گور جای گرفته‌است.
- O بس پند که بود آن‌گه در تاج سرش پیدا / صد پند نو است اکنون در مغز سرش پنهان خاقانی  
گویا انوشیروان به قدرت و اقتداری رسیده بود که به خود اجازه داد، پندنامه‌اش را بر تاج امپراتوری- که در واقع متعلق به امپراتوری است نه یک پادشاه خاص- حک کند؛ شاعر می‌گوید:
- O درباب کنون که نعمتت هست به دست / کاین دولت و ملک می‌رود دست به دست  
کسی که به آن اوج اقتدار و قدرت رسیده بود، حالا بیا و ببین به چه روزی افتاده‌است: پس از مرگ، مغز سر او پر از کرم و مور و موجودات ریز و درشت شده‌است؛ بیا و ببین که از این وضع پندهای بسیاری می‌توان گرفت.
- O هان ای دل عبرت‌بین از دیده عبر کن هان / ایوان مدائن را آیینی عبرت دان خاقانی  
ایوان مدائن همان طاق کسرا است که پس از حمله‌ی تازیان آرام آرام متروک شد و در زمان خاقانی به ویرانه‌ای تبدیل شده بود. شاعر می‌گوید دیدن ویرانه‌های طاق کسرا باید باعث پند و عبرت ما شود که بفهمیم قدرت دنیا ناپایدار و بی‌ثبات است.<sup>۳</sup>

۱- به قول عمرولیث: «اصبحت امیراً و امیت اسیراً» (صبح امیر بودم و شامگاه اسیر شدم).

۲- که این آن نوبهاری نیست که بی مهرگان بینی‌اش (این نوبهار هم مانند همه‌ی نوبهارها، خزان و پاییز دربی دارد).

۳- و البته ملتی که مدام قدرت و کشورش را از چنگش درمی‌آوردند و قدرت‌مدارانش جز ستم به مردم کاری نمی‌دانستند، چاره‌ای جز پناه بردن به این چنین اندیشه‌های درویش‌سلکانه‌ای ندارد؛ وگرنه اگر قدرت و اقتدار واقعاً و ذاتاً بد و زیانبار باشد هیچ نیازی به این همه گفتن و تأکید ندارد؛ هر انسان عاقلی با یک بار شنیدن، از آنچه واقعاً به نفعش نیست دوری می‌کند و مدام تکرار و تأکید نیاز ندارد.



- آن قصر که جمشید در او جام گرفت<sup>۱</sup> / آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت<sup>۲</sup>
- بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر / دیدی که چگونه گور بهرام گرفت؟<sup>۳</sup>
- خاک بغداد به مرگ خلفا می‌گرید / ورنه این شط روان چیست که در بغداد است  
و حتماً باید بسیار خلیفه از پس خلیفه مرده‌باشد که اشک خاک بغداد در سوگ آن‌ها به چنین رود  
بزرگی (دجله) تبدیل شود ← ناپایداری قدرت دنیایی و دست به دست شدن آن
- سپهر بلند ار کشد زین تو / سرانجام خشت است بالین تو  
معنای بیت: اگر زین بر آسمان بگذاری (بر آسمان مانند اسب زیر پایت، فرمان برانی) عاقبت خواهی  
مرد، پس به خود مغرور نباش.
- که را برکشد گردش روزگار / که روزی ز خاکش نیاید غبار؟  
معنای بیت: روزگار چه کسی را به اوج قدرت رسانده که در نهایت از خاک مزارش غبار  
برنخاسته‌است؟ یعنی تمام آن‌هایی که به اوج قدرت می‌رسند، هم‌چون دیگران روزی خواهند مرد.
- که گر عرشی به فرش آیی، وگر ماهی به چاه افتی<sup>۴</sup> / وگر بحری تهی گردی وگر باغی خزان بینی  
(همان ضرب‌المثل است که می‌گوید: «فواره چون بلند شود، سرنگون شود.»)
- هر که را خوابگه آخر نه که مشتی خاک است؟ / گو چه حاجت که بر افلاک کشی ایوان را

۱- «جام گرفتن جمشید» کنایه از قدرت و فرمانروایی اوست. (البته می‌توان آن را به عیش و نوش و خوش‌گذرانی هم تعبیر کرد).  
۲- یعنی به خرابه و کُنام حیوانات وحشی تبدیل شده‌است. (منظور شاعر از «آن قصر» تخت جمشید است و البته ما حالا می‌دانیم که تخت جمشید یا «پارسه» ساخته‌ی داریوش بزرگ و جانشینان او بوده‌است؛ اما متأسفانه ایرانیان، پادشاهانی مانند کوروش و داریوش را به‌کل از یاد برده‌بودند و به همین دلیل براساس داستان‌های شاهنامه گمان می‌کردند که یادگار گران‌سنگ برج‌مانده از پادشاهان هخامنشی، حتماً باید از آن جمشید باشد که در شاهنامه از او به بزرگی یاد شده‌است. حتی تا همین یک قرن پیش و قبل از کشفیات باستان‌شناسان اروپایی، مردم ایران فکر می‌کردند که پاسارگاد مقبره‌ی مادر حضرت سلیمان است! (البته در مورد این باور حدس و گمان‌های دیگری هم هست با این حال ما تمام اطلاعات باستانی‌مان را در یک قرن حاضر و به کمک شرق‌شناسان غربی به دست آورده‌ایم و پیش از این، از تاریخ باستان و قبل از اسلام، جز اطلاعاتی پراکنده و آمیخته با افسانه‌ها و خرافات چیز چندانی نمی‌دانستیم).

۳- «بهرام گور» (احتمالاً بهرام دوم ساسانی) علاقه‌ی بسیاری به شکار گور (گورِ اسب) داشت که سرانجام نیز هنگام تعقیب یکی از این همین گورها ناپدید شد و دیگر اثری از او برجا نماند (البته بر اساس داستان هفت پیکر یا بهرام‌نامه‌ی نظامی گنج‌های).  
۴- اشاره دارد به اختراع خارق‌العاده یکی از ایرانیانی که پس از اسلام ادعای پیامبری کرد. نام او «ابن مقنَع» بود زیرا همیشه صورتش را پوشیده نگاه می‌داشت (همیشه روپند و مقنعه‌ای بر چهره داشت). او در شب‌هایی که ماه در آسمان دیده‌ نمی‌شد، شیئی درخشان را از درون چاهی در منطقه‌ی نَخْشَب بیرون می‌آورد و دوباره به درون چاه می‌فرستاد. این شیء که در ساخت آن از جیوه استفاده شده بود به «ماه نخشب» معروف است و از شگفتی‌های تاریخ ایران است. شاعر می‌گوید که حتی اگر ماه هم باشی خلاصه از اوج آسمان به قعر چاه خواهی افتاد.



(این جا «نه» یعنی چه؟<sup>۱</sup>)

- C شکوه سلطنت و حسن کی ثباتی داشت / ز تخت جم سخنی مانده است و افسر کی  
 حافظ
- C بده جام می و از جم مکن یاد / که می‌داند که جم کی بود و کی کی  
 حافظ
- (خُب، «کی کی» یعنی چه؟<sup>۲</sup>)
- C } آن قصر که بر چرخ همی زد پهلوی / بر درگه او شهان نهادندی رو<sup>۳</sup>  
 C } دیدیم که بر کنگره‌اش فاخته‌ای / بنشسته همی‌گفت که: کوکو، کوکو، کوکو  
 خیام
- (واقعاً صدای فاخته شبیه «کوکو» گفتن است و این نکته ایهام بسیار زیبایی در این بیت ایجاد کرده‌است.)

## ۲۵- توجه به گذر سریع عمر

کج گویا انسان پس از رسیدن به دوران پیری معمولاً احساس می‌کند که زندگی و عمر کوتاه‌تر از آنی بود که فکرش را می‌کرد و می‌خواهد دیگران را از این موضوع آگاه کند.

- C ای شرر از هم‌رهان غافل مباش<sup>۴</sup> / فرصت ما نیز باری بیش نیست  
 بیدل دهلوی
- C لحظه‌ای بیش نبود آن‌چه ز عمر تو گذشت / و آن‌چه باقی‌ست به یک لحظه‌ی دیگر گذرد  
 ایرج میرزا
- C این یک دو سه روزه نوبت عمر گذشت / چون آب به جویبار و چون باد به دشت  
 خیام
- C بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین / کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس  
 حافظ
- C جان یک نفس درنگ ندارد گذشتنی‌ست / ورنه بدین شتاب چرا می‌فرستمت  
 خاقانی

## ۲۶- حسرت بر جوانی از دست‌رفته

کج حسرت خوردن بر جوانی که در راه رسیدن به آرزوهای بی‌فرجام از دست‌رفته‌است، از مضمون‌های رایج در ادبیات ماست.<sup>۵</sup>

۱- پاسخ: این‌طور نیست که

۲- کی کی: کی کاووس، کی زندگی می‌کرد (جناس تام زیبایی‌ست؛ نه؟)

۳- قصری که در بلندی و عظمت با آسمان هم‌تراز بود و پادشاهان کشورهای دیگر به آن درگاه رو می‌آوردند. (احتمالاً منظور شاعر همان پارسه یا تخت‌جمشید است.)

۴- یعنی از زندگی کوتاه انسان‌های دیگر درس عبرت بگیر.

۵- البته این مضمون جنبه‌ی غنایی دارد اما چون با مطالب این قسمت مرتبط بود، در این جا آمده‌است.



- من جلوه‌ی شباب ندیدم به عمر خویش / از دیگران حدیث جوانی شنیده‌ام  
رهی معمیری
  - طی نگشته روزگار کودکی، پیری رسید / از کتاب عمر ما فصل شباب افتاده است  
رهی معمیری
  - بهار مرا کرد گیتی خزان / بهار منا، نوبت توست، هان  
بهار
  - موی سپید را فلکم رایگان نداد / این رشته را به نقد جوانی خریده‌ام  
رهی معمیری
- معنای بیت: شاعر جوانی خود را داده و به جای آن موی سپید به دست آورده است (جوانی اش را باخته است).

- جوانی‌ام به سمند شتاب می‌شد و از پی / چو گرد در قدم او دویدم و نرسیدم  
مهرداد اوستا
  - آن چنان کز رفتن گل خار می‌ماند به جا / از جوانی حسرت بسیار می‌ماند به جا  
صائب تبریزی
  - دلم از رفتن ایام جوانی داغ است / آه از این برق که آتش به نیستان زد و رفت  
صائب تبریزی
  - افسوس که نامه‌ی جوانی طی شد / و آن تازه بهار زندگانی دی شد  
خیام
  - آن مرغ طرب که نام او بود شباب / افسوس ندانم که کی آمد کی شد<sup>۲</sup>  
خیام
  - چو مشک ما همه کافور شد از سردی عالم / جوانان را ز ما دل سرد شد، کو آن جوانی‌ها  
امیرخسرو دهلوی
- (مشک استعاره از موی تیره و کافور استعاره از موی سفید است.)

## ۲۷- پشیمانی از تلف کردن عمر

کج بسیاری از انسان‌ها وقتی به دوران پیری و پختگی می‌رسند، احساس می‌کنند که عمرشان را بیهوده گذرانده‌اند و چه بسیار کارها می‌توانستند بکنند و نکردند.

- چون توانستم ندانستم، چه سود / چون بدانستم، توانستم نبود  
عطار
- (آیا می‌توانید بگویید که در کدام قسمت این بیت مصدر کوتاه به کار رفته است؟)
- معنای بیت: وقتی که قدرت و توانایی داشتیم، نمی‌دانستیم که باید چه بکنم؛ چه سود که وقتی دانستیم، دیگر توانایی برایمان نمانده بود.  
سعدی
- روزگارم بشد به نادانی / من نکردم شما حذر بکنید  
(یعنی از تلف کردن عمرتان حذر بکنید.)
- برانداختم نقد عمر عزیز / به دست از نکویی نیاورده چیز  
عطار

۱- بهار منا: ای بهار من، ای یار جوان من

۲- شد: رفت

۳- پاسخ: توانستم نبود = توانستن برای من نبود (آفرین بر شما که به این سؤال سخت پاسخ داده‌اید!)